



ایران بر بستر اوضاع استثنایی جهان، تحولات غیر منتظره  
 انقلاب: نقاط عطف مهم و فرصت‌های نادر  
 شورش در فرانسه و «آشوبگران» دوست داشتنی!  
 ژیک: فیلسوف ریاکار، طرفدار حکومت نظم و قانون سرمایه داری  
 کار با روشنفکران و جدا کردن آنان از بورژوازی  
 واقعیت کمونیسم: کمونیسم نوین و رهایی زنان  
 گزارش معرفی کتاب «صداهاى يك كشتار» توسط ناصر مهاجر در کتابفروشی «انقلاب»

آتش • شماره ۱۴۱ • مرداد ۱۴۰۲  
 www.cpiiml.org

## ایران بر بستر اوضاع استثنایی جهان، تحولات غیر منتظره

وقایع جهان تکان دهنده و سرعت تغییرات بین المللی بهت انگیز است! هرچند ایران بخشی از جهان و مستقیماً و به طور تعیین کننده تحت تاثیر دینامیک‌های نظام سرمایه‌داری - امپریالیسم است، اما این واقعیت به شدت در محاق مانده است. نفهمیدن این واقعیت، میدان را برای نفوذ افکار ناسیونالیستی کوتاه نظرانه و نظریه‌های بی پایه و گاه فکاهی در مورد علل اساسی رنج‌های اقتصادی و ستم‌های سیاسی و اجتماعی مردم ایران باز کرده است. انبوهی از تئوری‌ها و تحلیل‌ها توسط روشنفکران دموکرات (یا سوسیال دموکرات یا لیبرال دموکرات) تولید می‌شود که اغلب رابطه میان ایران و جهان را طوری ترسیم می‌کنند که گویا ایران مانند کشتی سرگردان «استبداد زده» در آب‌های دنیاست که پس از صد سال واندی (از زمان «انقلاب مشروطه» تا کنون) هنوز به ساحل «دموکراسی» نرسیده است. در حالی که ایران توسط همین «دموکراسی‌ها» چنان در نظام سرمایه داری - امپریالیسم ادغام و سازماندهی شده است که تغییرات اقتصادی و سیاسی و نظامی سیستم جهانی مستقیماً بر آن تاثیر گذاشته و هر تلاطمی که در ایران رخ می‌دهد، پژواک جهانی می‌یابد.

سران جمهوری اسلامی و قلم به مزدان ایدئولوژیک و سیاسی اش، این رژیم فاشیست دینی را «خود ویژه» و موجودی بیرون از نظام جهانی سرمایه داری - امپریالیستی ترسیم می‌کنند. در حالی که این رژیم با تمام «خود ویژگی اش» یکی از زشت ترین محصولات کارکرد همین سرمایه داری - امپریالیسم جهانی است.

### امپریالیسم چیست؟

سوء استفاده جمهوری اسلامی از واژه «امپریالیسم» و نمایش‌های «ضد امپریالیستی» وقیحانه اش، این واژه را از معنای واقعی اش تهی کرده است. این مرتجعین، واژه امپریالیسم را به عاریت گرفته و آن را از شالوده سرمایه‌داری جدا کرده‌اند. در حالیکه امپریالیسم در جوهر و اساس به معنای آن است که سرمایه داری، جهانی عمل می‌کند. مهمترین کار سرمایه‌داری در رابطه با جامعه بشری این بود که فعالیت‌های تولیدی عمده نقاط مختلف دنیا را به یکدیگر متصل کرد و به این معنا، تولید را در مقیاس جهانی اجتماعی کرد. امروزه همه سایت‌های تولید در همه نقاط جهان، توسط بازار جهانی به یکدیگر متصل می‌شوند؛ همه در این شبکه سازمان می‌یابند و توسط آن دیکته می‌شوند. بازار جهانی است که دیکته می‌کند چه تعداد از مردم دنیا حق بقاء و زندگی شایسته انسان را دارند، استانداردهای بهره وری کار و مزد چیست، و کارخانه‌های ایران یا بنگلادش و هند و آمریکا با چه نرخ سودآوری حق حیات و تداوم دارند! هسته و مغز استخوان دیکتاتوری طبقه سرمایه‌داری که در هر کشور توسط دولت‌های حاکم پیش برده می‌شود، همین است. تضاد اساسی سرمایه‌داری (تضاد میان تولید اجتماعی با تصاحب و کنترل خصوصی آن) در تمام جهان و تک تک کشورها حاکم است.

با این وصف، همه کشورها به یک اندازه «ثروتمند» و «فقیر» نیستند. شکاف عظیمی میان معدودی از کشورهای سرمایه داری - امپریالیستی و اکثریت کشورهای «جهان سوم» (کشورهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین) وجود دارد که از الزامات انباشت سودآور سرمایه در مقیاس بین المللی است. این است اساس و شالوده متفاوت بودن کشورهای سرمایه‌داری در اروپا و آمریکا شمالی با کشورهای نظیر ایران. ثبات و رفاه نسبی در کشورهای سرمایه داری - امپریالیستی مانند آمریکا و اروپا و ژاپن و چین و روسیه، در ازای غارت و استثمار بیرحمانه مردم و منابع کشورهای «جهان سوم» تامین می‌شود. و رقابت میان قدرت‌های امپریالیستی در جنگ جهانی اول و دوم و امروز میان آمریکا و متحدینش از یک سو و چین و روسیه در سوی دیگر، بر سر نفوذیابی در این کشورهاست که اکثریت نیروی کار مافوق ارزان و منابع زیرزمینی و دیگر مواد خام سرمایه‌داری جهانی را تامین می‌کند.

بنابراین، تحلیل از اوضاع ایران و رژیم جمهوری اسلامی، بدون نگرستن به آن بر بستر یا در چارچوب بزرگتر اوضاع بین المللی، هرگز نمی‌تواند تحلیل علمی (یعنی، بازتاب کمابیش صحیح واقعیت) باشد. بدون تحلیل علمی، هرگز نمی‌توانیم درک کنیم که جمهوری اسلامی فقط یک «رژیم فاشیست دینمدار» نیست بلکه در راس یک دولت دیکتاتوری طبقاتی قرار دارد که شالوده اش، زیربنای اقتصادی سرمایه داری وابسته به سرمایه

با دیدن این واقعیت است که ماهیت عمیق انقلابی که برای رهایی اکثریت مردم جامعه ما ضروری است، هویدا می‌شود. تحلیل علمی از اوضاع جامعه، به ما نشان می‌دهد که فرصت‌های سرنگونی این رژیم (نه «رژیم چنج») و استقرار جامعه سوسیالیستی بنیادا و کیفیتا متفاوت، در کجا هستند و امروز چه نوع فعالیتی را برای دست یابی به آن، می‌توان و باید پیش برد. تحلیل علمی به ما کمک می‌کند که در ارزیابی از اوضاع و موقعیت ذهنی مردم و قدرت و ضعف رژیم سرکوبگر حاکم، مرتبا میان «خوش خیالی» و «بد بینی» نوسان نکنیم. به یک کلام، تحلیل علمی ماتریالیست دیالکتیکی کاملا مرتبط است با ماهیت انقلاب؛ کاملا مرتبط است با دیدن دینامیک‌های واقعی اوضاع و پتانسیل‌های کنکرتی که برای انقلاب تولید می‌کند؛ کاملا مرتبط است با داشتن یک رویکرد استراتژیک به انقلاب که قادر است محتوای فعالیت امروز را در خدمت به رسیدن به هدف انقلاب تعیین کند.

این واقعیت را باید تبدیل به آگاهی همه مردمی کنیم که جان بر کف برای دست یافتن به جامعه ای بهتر مبارزه می‌کنند. در غیر این صورت، جان فشانی و فداکاری‌های عظیم آنان در مجاری «آلترناتیوهای» گوناگون (امثال پهلوی و رجوی یا ترکیبی از آنان و جناح‌های «ناراضی» در رژیم جمهوری اسلامی) به هدر خواهد رفت. زیرا همه این «آلترناتیوها» وابسته به چارچوبه‌های سیستم سرمایه داری - امپریالیستی و متعهد به آن هستند و با این برنامه، آنها هیچ یک از دردهای مردم و بحران‌های جامعه را حتا تخفیف نمی‌توانند بدهند چه برسد به ایجاد جامعه ای بنیادا متفاوت.<sup>۱</sup>

## شاخص‌های مهم که اوضاع بحرانی جهان را شکل می‌دهند

اوضاع جهان به طور استثنایی بحرانی است و پتانسیل وقوع رخداد‌های وحشتناک مانند جنگ هسته ای بالا است. این بحران، ریشه در حدت یابی بی سابقه تضاد اساسی نظام سرمایه‌داری دارد. این تضاد به واسطه تغییراتی که سرمایه‌داری در ۸۰ سال گذشته در دنیا به وجود آورده چنان حاد شده است که کلیت ساز و کار و ساختار نظام جهانی سرمایه‌داری را در معرض فروپاشی کامل قرار داده است. **حاد شدن این تضاد به معنای آن است که باید از وضع موجود گذر کرد.**

آواکیان، در نوشته‌های مختلف (از جمله بیانیه سال ۲۰۲۱) نشان می‌دهد که اوضاع جهان به سرعت در حال گذار به موقعیتی کاملا متفاوت از قبل است و دو راه ممکن در مقابل آن قرار دارد: تغییرات انقلابی در بسیاری از کشورهای جهان، استقرار جوامع سوسیالیستی رهایی بخش و یا هرچه وحشتناک‌تر شدن دنیا برای چند میلیارد انسانی که پیشاپیش در شرایط وحشتناک ستم و استثمار به سر می‌برند و خطر انقراض نوع بشر در نتیجه نابودی محیط زیست و جنگ هسته ای. این یک تحلیل ماتریالیستی دیالکتیکی از به هم پیوستن چندین تضاد مهم در جهان و در سیستم جهانی سرمایه‌داری امپریالیستی است، مانند بحران محیط زیست، رقابت میان قدرت‌های امپریالیستی و امکان بروز جنگ هسته ای و تغییرات کیفی در اقتصاد جهان با پیامدهای مهم در ترکیب اجتماعی - اقتصادی جوامع مختلف. در مقابل این بحران عظیم و در پاسخ گفتن به آن، شکاف خصمانه بسیار مهمی در طبقه حاکمه امپریالیسم آمریکا به وجود آمده که حتا می‌تواند به یک «جنگ داخلی» برسد. این واقعه و عروج نیروهای فاشیست در حکومت‌های اروپا علائم دیگری از یک گذار متلاطم با رخداد‌های کاملا غیرمنتظره هستند.

آواکیان ضمن تحلیل از بحران بی سابقه در نظم امپریالیستی، همچنین تاکید می‌کند که همین اوضاع، انقلاب‌های کمونیستی را بسیار ممکن‌تر از سابق کرده است. وی در مقاله فوق العاده مهم «انقلاب: نقاط عطف مهم و فرصت‌های نادر» (که در همین شماره آتش منتشر شده است) می‌نویسد ما با دوران نادری مواجه هستیم که فرصت‌های بزرگی برای انجام انقلاب، حتا در ایالات متحده آمریکا، باز شده است. و اضافه می‌کند، «... این احتمال ممکن است بلافاصله به چشم نیاید و عموما به چشم نمی‌آید و اتفاقا، آن چه فورا و در سطح و در میان مدت دیده می‌شود این است که اوضاع بدتر می‌شود. نکته اینجاست که همه اینها را تنها زمانی می‌توانیم ببینیم و به تناسب آن عمل کنیم که دارای روش و رویکرد منسجم علمی باشیم.»

بخش مهمی از تحلیل آواکیان، نقش نیروهای انقلابی کمونیست برای تدارک و به اجرا گذاشتن انقلاب‌های کمونیستی در نقاط مختلف جهان - از جمله در خود ایالات متحده آمریکا است. نقش نیروهای انقلابی کمونیست، بالفعل کردن پایه‌های مادی موجود و پتانسیل موجود در بطن اوضاع کنونی جهان برای انقلاب است. حدت اوضاع و پتانسیل عظیم برای انقلاب طوری است که باب آواکیان به طور مستمر به نیروهای کمونیست انقلابی تحت رهبری حزب کمونیست انقلابی هشدار می‌دهد که «نباید آن را به هدر داد».

## اهمیت تحلیل صحیح از اوضاع

جواب درست به این سوال که این تغییرات چگونه حاصل شده است، نیمی از جواب به «چه باید کرد؟» است. اگر به اوضاع به طور سطحی نگاه کنیم، حتما علت بسیاری از رخدادها را نخواهیم فهمید و هرگز درکی از پتانسیل‌هایی که همین اوضاع برای ساختن راه انقلاب و انجام انقلاب در نقاط مختلف مانند ایران و آمریکا فراهم می‌کند، نخواهیم داشت. نگاه سطحی به اوضاع، ماهیت ورشکسته برنامه نیروهای مختلف اپوزیسیون

<sup>۱</sup> برای درک علت حاد بودن اختلافات میان اپوزیسیون‌های بورژوازی مانند پهلوی و رجوی، در شرایطی که هر دوی آنها از سوی امپریالیسم آمریکا و اسرائیل حمایت می‌شوند، نگاه کنید به رقابت‌های مهم در صحنه سیاست بین‌المللی میان امپریالیست‌های مختلف و تنازعات خصمانه ای که میان جناح‌های مختلف طبقه حاکمه امپریالیسم آمریکا شکل گرفته است.

راست و حتا «چپ» را روشن نخواهد کرد. برای فهم اوضاع باید به ریشه‌ها برویم. و ریشه‌ها یعنی «زیربنای اقتصادی». پیش کشیدن این مساله برای «کارگری» یا «رادیکال» کردن بحث نیست. بلکه برای فهم حقیقت اوضاع و مقابله با انگاره‌های ایده آلیستی غیر علمی و ضد علمی است. برای آن است که بفهمیم، سیستم سرمایه‌داری امپریالیستی به شدت در محصره است. برای درک علمی این واقعیت است که سرمایه‌داری با کارکرد (عملکرد دینامیک‌های) خودش و سیاست‌هایی که در دوره‌های مختلف در پاسخ به تامین ضرورت‌های سیاسی و اقتصادی‌اش اتخاذ کرده است، تضادها و بحران‌های بزرگی را ایجاد کرده که در چارچوب سیستم سرمایه‌داری نمی‌تواند آن‌ها را بطور مثبت حل کند یا حتا تخفیف دهد. دولت‌های سرمایه‌داری برای حفظ سیستم سرمایه‌داری و حل بحران‌هایش آماده‌اند تا دست به هر کاری بزنند. آنها در این راه به اکستریم خواهند رفت تا سیستم خود را از محصره نجات دهند. مساله بسیار بیشتر از آن است که امپریالیسم «بد» است. اکنون دینامیک‌های زیربنایی سیستم سرمایه‌داری، بشریت و کره زمین را با خطر انقراض از طریق نابودی محیط زیست و/یا جنگ هسته‌ای مواجه کرده است. به چند شاخص اوضاع نگاه کوتاهی کنیم.

## نابودی محیط زیست

روز ۲۸ تیر خوزستان گرمای بالای ۵۰ درجه و در برخی نقاط ۷۰ درجه سانتیگراد را تجربه کرد که بخشی از امواج گرما در دنیا بود: امواجی که در ۱۲۰ هزار سال گذشته بی سابقه بود. گرمایی که غیرقابل زندگی برای انسان و میلیاردها موجود زنده در طبیعت است. نابودی محیط زیست و خطرات آن در ایران به حدی است که حتا باند «فرهنگستان علوم» جمهوری اسلامی مجبور شد زنگ خطر را به صدا در آورد و بگوید: «با ادامه روند موجود، کاهش تاب آوری سرزمینی و در نتیجه پتانسیل انحطاط تمدن ایران زمین قابل پیش بینی است».<sup>۲</sup> این باند مرتجع فراموش کرده بگوید که فعالین محیط زیست در سياهچال‌های جمهوری اسلامی ایشان در اسارت‌اند. با وجود جنایت‌های زیست محیطی که جمهوری اسلامی برای ابقای حاکمیت‌اش و چاق و چله کردن طبقه سرمایه‌داران اسلام‌گرا و هوادارانش مرتکب شده است، اما نباید فراموش کرد که علت اصلی انتشار گازهای گلخانه‌ای که ایران را با وجود عقب ماندگی مفرط صنعتی، به مقام هشتم در جهان مفتخر کرده است، وابستگی ساختار اقتصادی جهان سرمایه‌داری به سوخت فسیلی است. بندگان طبقه حاکمه ایران (از گذشته در رژیم پهلوی تا امروز در جمهوری اسلامی) و دیگر کشورهای «نفت خیز» دنیا از طریق استخراج نفت و گاز به نظام سرمایه‌داری-امپریالیسم جهانی متصل شده است و بر این مینا، در نظام جهانی ادغام و سازماندهی شده‌اند. جالب این جاست که «راهکار» باند «فرهنگستان علوم» برای مقابله با «تهدیدهای زیست محیطی» عبارتست از: «افزایش حداکثری تولید نفت خام و گاز طبیعی با سرمایه‌گذاری و مشارکت داخلی و خارجی در اکتشاف و تولید مخازن و میادین مشترک!» (همانجا)

نابودی محیط زیست از «ثمرات» فاجعه بار کارکرد سیستم سرمایه‌داری است که در تمام جهان حاکم است. جنگل‌های کانادا تا کنون به اندازه مساحت دو کشور فرانسه و آلمان سوخته است. بسیاری از فعالین محیط زیست که امیدشان را به اجلاس «کاپ» و سران «دموکرات» و «سبز» و «چپ» حکومت‌های اروپا بسته بودند، اکنون به شدت ناامید شده‌اند و حتا برخی از آنان به خط مشی «اکوتوریسم» روی آورده‌اند و فراخوان منفجر کردن لوله‌های نفتی را می‌دهند -- خط مشی ای که روی دیگر همان رفرمیسم چشم امید بستن به طبقات حاکمه سرمایه‌داری است.

## خطر جنگ جهانی هسته‌ای

نابودی محیط زیست به اضافه رقابت خصمانه و نظامی قدرت‌های امپریالیستی (آمریکا و اروپا در یک طرف و روسیه و چین در طرف دیگر) و تدارک تب آلود آنها برای نمایش قدرت هسته‌ای، ابعاد آینده وحشتناک را نشان می‌دهد. رقابت کمابیش «مسالمت آمیز» قدرت‌های امپریالیستی در عرصه تجاری و نفوذ در مناطق سیاسی و جغرافیایی تحت نفوذ یکدیگر و ویران کردن کشورهایی مانند افغانستان و عراق و سوریه و یمن از طریق جنگ‌های نیابتی، اکنون به صف آرایی هسته‌ای آشکار آنان در مقابل هم تبدیل شده است. جنگ اوکراین در قلب اروپا، بر خلاف تبلیغات امپریالیست‌های غربی نه جنگ میان دموکراسی و اتوکراسی، بلکه جنگ میان امپریالیسم روسیه با حمایت چین با امپریالیست‌های گردآمده در ناتو تحت رهبری امپریالیسم آمریکا است. تدارک چین برای جنگ با آمریکا نه به خاطر مقاومت در مقابل «استعمار» بلکه برای گرفتن جای امپریالیسم آمریکا در مناطق کلیدی جهان (مانند خاورمیانه) است. این رقابت‌های افسارگسیخته وضعیت محیط زیست را وخیم‌تر می‌کند. زیرا این قدرت‌ها در شرایط رقابت‌های افسارگسیخته نه می‌خواهند و نه می‌توانند برای مهار روند تخریب خطرناک محیط زیست به توافق برسند. مسئله مرکزی آنان ممانعت از کند شدن روند انباشت سرمایه‌شان است و این امر مستلزم استفاده دیوانه‌وار از سوخت فسیلی است.

با هرچه خصمانه‌تر شدن رقابت میان قدرت‌های امپریالیستی جهان، خطر گرسنگی صدها میلیون نفر در افق پیداست. درجه جدایی مراکز تولید از مراکز مصرف به حدی رسیده است که با توقف یک کشتی بارکش عظیم در سوئز و یا بسته شدن دیگر بنادر عمده و راه‌های دریایی، امواج گرسنگی

در آفریقا مهلک‌تر شده و استانداردهای معیشتی حتا در کشورهای آمریکای شمالی و اروپا سقوط خواهد کرد. جنگ اوکراین پیشاپیش همین اثرات را داشت. حتا در ایران باعث شد که قیمت نان سقف را بشکافد.

رقابت میان قدرت‌های امپریالیستی، موجب تزلزل دائم حکومت‌های کشورهای تحت سلطه و چرخش در وفاداری این رژیم‌های تحت سلطه می‌شود.

<sup>۲</sup> بیانیه شاخه محیط زیست شورای فرهنگستان علوم جمهوری اسلامی. ۲۷ تیر ۱۴۰۲

طبق آمار «شورای فرهنگستان علوم» تخریب جنگلهای ایران طوری بوده است که از سال ۱۳۶۹ مساحت از ۱۹ میلیون هکتار به نزدیک به ۱۰/۷ میلیون هکتار رسیده است. خاک آنقدر فرسوده شده و کمبود آب بخش اعظم (سه پنجم) زمین‌های قابل کشت را غیرقابل استفاده کرده است. یک دوازدهم فرسایش خاک جهان در ایران رخ می‌دهد. در حالی که ایران یک درصد از خشکی‌های جهان را به خود اختصاص داده است و نرخ فرسایش خاکی آن هشت برابر میانگین جهانی است و این در حالی است که تشکیل یک سانتی متر مکعب خاک در ایران ۵۰۰ سال طول می‌کشد. مضاف بر آن، به گفته این باند «فرهنگی» حدود ۶۶ درصد از دشت‌های کشور (حدود ۱۲ میلیون هکتار) در معرض پدیده فرورفتگی است که علتش تخلیه سفره‌های آب زیرزمینی است. دریای خزر آلوده ترین توده آبی در جهان است و منبع اصلی آلودگی آن ریختن فاضلاب‌های صنعتی و شهری رودخانه ولگا به آن است. بالاخره، این باند «فرهنگی» زحمت کشیدند و در مورد پروژه سدسازی دست پخت «رهبر معظم انقلاب» به نام سد گنوند هم چیزی گفتند: «سد گنوند در فاصله حدود ۵ کیلومتر پایین دست یک توده بزرگ گک گچساران تعیین محل شد.» و این که «سدسازی بی‌رویه در ایران یکی از مهم‌ترین علت خشک شدن تالاب‌ها و رودخانه‌های کشور است.» و غیره.

یکی از نمونه‌های بارز آن سیاست «چرخش به شرق» خامنه‌ای است - چرخشی با هدف قرار دادن ایران در مدار امپریالیسم چین و روسیه.

آیا در چنین شرایطی کسی می‌تواند ثابت کند که «راه حل» این بحران بی سابقه و وحشتناک که انسان و کره زمین را یک جا می‌بلعد، گسترش «دموکراسی» و «سیاست‌های هویتی» و «کنفدرالیسم» در چارچوب همین سیستم سرمایه‌داری است؟!

## تغییرات در کار، حق «بخور و نمیر» هم از بین می‌رود

نابودی محیط زیست و خطر جنگ‌های ویرانگر به طور غیر مستقیم از هشت میلیارد مردم دنیا قربانی می‌گیرد و حیاتشان را تباه می‌کند. اما دینامیک‌های سرمایه‌داری، تغییراتی را در موقعیت نیروی کار در سراسر دنیا به وجود آورده است که تهاجم مستقیم به حیات صدها میلیون انسان در سراسر جهان است که با بیرحمی از مدار تولید سرمایه‌داری به عنوان «اضافه» به بیرون پرتاب می‌شوند. یعنی اینها حتا حق «فوق استثمار» شدن برای «بخور و نمیر» را ندارند. چند نشانه بارز تغییرات اقتصادی ۳۰ سال گذشته در جهان که علائم آن در ایران هم برجسته است عبارتند از: گسترش «اقتصاد غیر رسمی» که امروز طبق آمار رسمی ۷۰ درصد اقتصاد جهان را تشکیل می‌دهد؛ رشد بی‌خانمانی که کره زمین را به «سیاره زاغه‌ها»<sup>۲</sup> تبدیل کرده است؛ رشد تصاعدی «صنعت سکس» (در شکل‌های غربی و اسلامی) یکی از بزرگترین منابع انباشت سودآور سرمایه است و قشر بزرگی از سرمایه داران بردگی جنسی را به وجود آورده است که مقام شاخص و شبکه‌های قدرتمندی در بازار سرمایه و دستگاه‌های پلیس کشورهای مختلف (و در ایران، همچنین در دستگاه دینی حاکم) دارند؛ رشد جهش وار مهاجرت‌های بیرون از کشورها و میان مناطق مختلف هر کشور...

تشدید رقابت سرمایه‌های انحصاری بزرگ برای کاهش هزینه‌ها و همچنین استفاده از فناوری‌های جدید مانند هوش مصنوعی جهت افزایش بهره‌وری نیروی کار، به معنای آن است که ظرف چندسال آینده بسیاری از مشاغل «غیر ضروری» شده و چند صد میلیون کارگر و کارکن دیگر از مشاغل ثابت در رشته‌های مختلف به بیرون پرتاب خواهند شد. نیروی کار ماهری که دستمزد بهتری می‌گرفت به شدت کاهش خواهد یافت. قوه محرکه این روند، نیاز سرمایه رقابتی به بالا بردن بهره‌وری است و خود این نیاز نیز از ضرورت سرمایه برای حفظ و گسترش سهم‌اش از بازار و سود برمی‌خیزد.

به سادگی می‌توان دید که کارکرد جنایت کارانه این سیستم را با برنامه‌هایی مانند «دموکراتیک تر» کردن «محیط کار» یا اصلاح حکومت‌ها و کسب امتیازاتی برای اقشاری از هویت‌های جنسی و جنسیتی و ملی نمی‌توان حل کرد. برنامه‌هایی که در چارچوب سیستمی که ما را به اینجا رسانده نه تنها سفیهانه که اصرار بر آنها جنایتکارانه است.

## دیدن تضادمندی اوضاع و امکان انقلاب و تسلیم وضع موجود نشدن

تمام دنیا گره گاه تعیین کننده‌ای را از سر می‌گذرانند. روند کلی اوضاع در ایران مستقیماً و به طور تعیین کننده تحت تاثیر این روند جهانی است. این اوضاع، هم طبقه حاکمه در قدرت (جمهوری اسلامی) را شکل می‌دهد و هم طبقه سرمایه دار بیرون از قدرت را شکل می‌دهد که نمایندگان و سخنگویانش در شکل آلترناتیوها و برنامه‌هایی در جریان خیزش ژینا به میدان آمده‌اند (از ائتلاف پهلوی تا ائتلاف رجوی). رقابت میان دو قطب قدرت‌های امپریالیستی (یک طرف به سرکردگی آمریکا و طرف دیگر به سرکردگی چین) به سمت جنگ می‌رود اما رخداد‌های مهمی مانند شکل گرفتن انقلاب‌های کمونیستی می‌تواند سرنوشت بشریت را طور دیگری رقم بزند و در میانه کشمکش میان آنها و شاید حتا قبل از این که دنیا را به آتش بکشند، بخش‌های مهمی از جهان می‌تواند از سلطه بیرحمانه نظام سرمایه‌داری - امپریالیسم، بیرون کشیده شود (رجوع کنید به مقاله آواکیان «انقلاب: نقاط عطف مهم و فرصت‌های نادر»). این جاست تضادمندی اوضاع!

ندیدن این تضادمندی به علت نداشتن شیوه تفکر علمی، غیرممکن بودن تغییرات انقلابی را القاء میکند. به همین علت، درست در نقطه‌ای که جامعه و دنیا با فریاد طلب تغییر می‌کند، تسلیم وضع موجود شدن، روند بزرگی است. گرایش «واقع‌گرایی قدرگرایانه» (رنالیسم دترمینیستی) عامل مهمی در پاسیو شدن، محافظه کاری و رشد جریان‌ات وفادار به نظم موجود است. گرایش ولونتاریستی هم که گاه در واکنش به گرایش محافظه کارانه «واقع‌گرایی» سربلند می‌کند، به علت آنکه مانند همان «واقع‌گرایی» یک گرایش ایده‌آلیستی است، در افت و خیز اوضاع تسلیم‌گرایش واقع‌گرایی دترمینیستی می‌شود. طیف گرایش «واقع‌گرایی» با ادبیات محافظه کارانه «نمی‌شود» و «ممکن نیست» مشخص می‌شود. این طیف هم شامل افرادی است که صادقانه امکان انقلاب را نمی‌بینند، هم روشنفکران خرده بورژوا که در مقابل مشکلات غول‌آسای تغییر انقلابی وضع موجود سر در گریبان کشیده و دور از صحنه متلاطم و پر پیچ و خمی که سرنوشت آینده در حال نوشته شدن است، مشغول به «افکار خود» اند و بالاخره، در انتهای این طیف، فیلسوفان نظم موجود هستند که نقاب انتقادی بر چهره زده و فعالانه در حال نظریه پردازی در مورد تن دادن به «راه حل» ممکن هستند: مانند فیلسوف-شارلاتانی چون ژیزک.

گرایش «واقع بین باش، کاری نمی‌شود کرد» به نسبت نفوذی که در میان مردم پیدا می‌کند، موجب خنثی و نابود کردن پتانسیل انقلابی عظیمی می‌شود که محصول فشرده شدن ده‌ها سال «معمولی» در بازه زمانی کنونی است. در مقابل این گرایش باید ایستاد و با برنامه‌هایی که ماندن در چارچوب سرمایه‌داری را موعظه می‌کنند، جنگید!

دوران جنگ فکری حاد است: برای گستراندن نفوذ تفکر و برنامه انقلاب و تدارک آغاز جنگ واقعی با هدف تغییر انقلابی جامعه و جهان.

<sup>۲</sup> کتاب «سیاره زاغه‌ها» نوشته زنده یاد مایک دیویس

## انقلاب: نقاط عطف مهم و فرصت‌های نادر

یا ... چرا لنین گفت جنگ جهانی اول «مدیر صحنه» انقلاب بود؟ و چرا مائو گفت، ما از ژاپن به خاطر حمله به چین تشکر می‌کنیم؟

باب آواکیان. ۱۰ ژوئیه ۲۰۲۳

بیاید با این موضوع شروع کنیم: انقلاب‌های کمونیستی، به معنای اساسی، صرفاً در نتیجهٔ فعالیت انقلابی و مبارزه کمونیست‌ها به وجود نمی‌آیند. چرا دارم این را طرح می‌کنم؟ آیا برای آن است که بگویم، فعالیت کمونیست‌ها بی اهمیت است؟! خیر. معلوم است که خیر. فعالیت مستمر کمونیست‌ها، اهمیت قطعی و حیاتی دارد و آنها باید با عزم و خلاقیت بسیار و به شدت مبارزه کنند تا توده‌های مردم را قانع کنند که به منظور ایجاد یک سیستم کاملاً متفاوت و رهایی بخش، نیاز به تدارک و سپس اجرای سرنگونی سیستم سرکوبگر کنونی هست و آنها باید به طور فعال درگیر این فرآیند بشوند. پس، روشن است که انقلاب‌ها بدون این که انقلابیون دست به فعالیت و کار انقلابی دائمی بزنند، به وقوع نمی‌پیوندند.

اما انقلاب‌ها در خط مستقیم پیش نمی‌روند و بسیار مهم است که در رابطه با زمان‌های نادر قاطعانه عمل کنیم: زمان‌های نادری که به خاطر تغییرات عمیق و کیفی در اوضاع، امکان پیشرفت عمده‌ای برای انقلاب باز می‌شود. زیرا، در چنین دوره‌های نادر، حتی امکان پیشبرد اوضاع تا سرنگونی سیستم موجود و ایجاد یک سیستم رادیکال متفاوت و بسیار بهتر وجود دارد.

این احتمال ممکن است بلافاصله به چشم نیاید و عموماً به چشم نمی‌آید و اتفاقاً، آن چه فوراً و در سطح و در میان مدت دیده می‌شود این است که اوضاع بدتر می‌شود.

نکته اینجاست که همه اینها را تنها زمانی می‌توانیم ببینیم و به تناسب آن عمل کنیم که دارای روش و رویکرد منسجم علمی باشیم.

یکی از مهمترین حقایق که روش و رویکرد علمی برای ما روشن می‌کند این است: انقلاب‌ها، به معنای اساسی، در نتیجه تشدید تضادهای نظام سرکوبگر امکان پذیر می‌شوند. تشدید این تضادها به نقاط عطف مهمی منتهی می‌شوند که امکان و فرصت‌های نادر برای پیشروی‌های مهم انقلابی را فراهم می‌کنند و حتی پتانسیل درها را برای پیروزی انقلاب باز می‌کنند.

وقوع انقلاب تا حد زیادی به این بستگی دارد که آیا نیروهای آگاه برای انقلاب نه تنها کار و مبارزه انقلابی مداوم انجام می‌دهند، بلکه به طور خاص آیا این نقاط عطف و همهٔ فرصت‌های بسیار نادر را تشخیص می‌دهند و بر این مبنا شجاعانه و بر اساس عزم علمی عمل می‌کنند تا از این نقاط عطف حیاتی و فرصت‌های بسیار نادر استفاده کنند یا خیر.

البته نقش کمونیست‌ها این نیست که منفعلانه منتظر چنین نقاط عطف حیاتی و فرصت‌های نادری باشند. برعکس! کمونیست‌ها باید به طور مداوم فعالیت کنند تا تسریع اوضاع به سمت انقلاب را به حداکثر برسانند و برای انقلابی که مورد نیاز است، قوا انباشت کنند. این یک جهت‌گیری پایه‌ای در کمونیسم نوین است که من تکامل داده‌ام: یعنی، به کار بست رویکرد تسریع در حین انتظار برای رسیدن شرایطی که درگیری همه جانبه برای انقلاب را ممکن کرده و شانس واقعی پیروزی را در بر دارد. و سپس، هنگامی که شرایط لازم به وجود آمد، بسیار مهم است که قاطعانه عمل کنیم تا در عمل، توده‌های مردم را در شمار میلیونی برای کسب قدرت سیاسی رهبری کنیم.

اما اگر صرفاً، تحت عنوان انقلاب، سرگرم فعالیت به «روال معمول» شویم، که در واقع فاقد هرگونه جهت‌گیری انقلابی و احساس اضطرار است، مثل راهبه‌های صومعه سرا می‌شویم که هر روز «ناقوس کلیسا را» به صدا در می‌آورند بدون اینکه به زمان و تحولات بزرگتری که در جهان در حال رخداد است، توجه کنیم و به ویژه بدون این که توجه کنیم، تضادهای اساسی نظام حاکم بسیار حادث‌تر از «زمان معمول» شده است. این شیوه منجر به عدم درک پتانسیل اوضاع برای پیشرفت انقلابی شده و منتهی به دور ریختن فرصت نادر خواهد شد.

در نیمه اول قرن بیستم، انقلاب‌های موفق به رهبری کمونیست‌ها، ابتدا در روسیه و سپس در چین، این درس مهم را نشان می‌دهد. با وجود آن که سیستم‌های سوسیالیستی که از طریق انقلاب تأسیس شده بودند، ابتدا در روسیه/اتحاد جماهیر شوروی و سپس در چین، سرانجام واژگون شدند و سرمایه‌داری در هر دو کشور احیا شد، نکات اساسی که من در اینجا تأکید کرده‌ام، به واسطهٔ تجربهٔ این انقلاب‌ها که توده‌های مردم را در سرنگونی نظم کهنهٔ ستم و استثمار و ایجاد یک جامعه و حکومت نوین و انقلابی رهبری کردند، برجسته می‌شوند.

### روسیه: جنگ جهانی اول «مدیر صحنه» انقلاب بود!

برای انقلاب روسیه، جنگ جهانی اول مهم بود. این جنگ که در سال ۱۹۱۴ شروع شد، به شدت تضادهای سیستم سرمایه‌داری - امپریالیستی را در همه جای دنیا حاد کرد و در روسیه با حدت ویژه‌ای تشدید کرد. این جنگ میان قدرت‌های امپریالیستی بود. آنها بر سر دست یافتن به موقعیت مسلط در جهان با یکدیگر رقابت می‌کردند و به ویژه برای سلطه بر امپراتوری‌های استعماری در آفریقا و خاورمیانه و آسیا و استثمار این



سرزمین‌های وسیع در رقابت بودند. با تکامل این جنگ در طول چند سال و تشدید تضادهایی که به جنگ منجر شده بودند، شالوده‌های عینی و امکان انقلاب بسیار مساعدتر شد. اما، این امکان باید تشخیص داده شده و بر روی آن کار می‌شد و فرصت سرنگونی نظم کهنه که در آخر جنگ سربلند کرد باید در دست گرفته می‌شد.

اما ارزشمند است بدانیم که مدتی قبل از آغاز جنگ جهانی اول، و پس از آن در طول جنگ، کمونیست‌های روسیه (بلشویک‌ها) به شدت ضعیف شده بودند و رهبرشان لینین و برخی شخصیت‌های رهبری حزب در تبعید بودند، و مایوسانه در شرایط فوق العاده سخت که برخی از رفقا در خیابان زندگی کرده و جان می‌باختند، قرارداداشتند. این شرایط سخت تا حد زیادی نتیجه شکست یک خیزش انقلابی در روسیه در دهه پیش از آغاز جنگ جهانی اول و سرکوب شدیدی بود که پس از شکست شروع شده بود. در آن شرایط، بسیاری از حامیان سابق یا هواداران روشنفکر انقلاب، شروع به توجیهات «فلسفی» برای رویگردانی از مارکسیسم کردند و تعداد قابل توجهی از افراد صفوف بلشویک، به آغوش فردگرایی خودخواهانه عقب نشینی کردند. مضافاً، در طول جنگ اول، به علت آن که بلشویک‌ها موضع اصولی دفاع نکردن از طبقه حاکمه امپریالیستی خود را اتخاذ کردند و به طور کلی این جنگ را به عنوان یک جنگ امپریالیستی افشاء و محکوم کردند، در میان بخش‌های بزرگی از مردم روسیه نامحبوب بودند. زیرا به ویژه در اوایل جنگ اکثریت مردم را تب میهن پرستی گرفته بود و از درگیری روسیه در جنگ حمایت می‌کردند.

اما با ادامه این جنگ و درگیری فعال طبقه حاکمه روسیه در آن که باعث تلفات عظیمی برای سربازان روسیه و رنج‌های وحشتناک برای توده‌های مردم در روسیه شد، بلشویک‌ها توانستند به طور فزاینده‌ای محبوبیت کسب کنند و به طور روزافزون توده‌های مردم را جذب و آنان را به صورت یک نیروی انقلابی قدرتمند سازماندهی کنند و این امر شامل جذب بخشی از نیروهای مسلح دولت بود که به سمت انقلاب آمدند. و به موازات حادث شدن تضادها، -- عمدتاً به علت ادامه جنگ و نحوه‌ای که این جنگ تضادهای زیربنایی سیستم سرمایه داری-امپریالیسم را متمرکز کرده بود -- در اواخر سال ۱۹۱۷ این نیروی انقلابی موفق به کسب قدرت سیاسی شد.

منظور لینین که گفت، جنگ جهانی، با تمام ویرانگری عظیم و رنج‌های وحشتناک اش، در واقع «مدیر صحنه» انقلاب است، همین بود. در درجه اول، اگر در آن زمان، بلشویک‌ها، تحت رهبری لینین، موضع اصولی و مستمر در ضدیت با جنگ را نداشتند و خلاف جریان موج میهن پرستی که تا مدت‌های زیاد بسیار قوی بود، حرکت نمی‌کردند، هرگز انقلابی رخ نمی‌داد. علاوه بر این، در سال ۱۹۱۷، رهبری لینین در تحلیل علمی از این که جنگ دارد به طرزی عظیم تضادهای سیستم سرمایه داری-امپریالیسم را حاد میکند و این واقعیت، به ویژه در روسیه عملکرد شدیدی دارد، تعیین کننده بود. اگر این تحلیل وجود نداشت، یا اگر بلشویک‌ها در به کار بست آن قصور می‌کردند و نمی‌دانستند از اوضاع نادر که در آخر جنگ سربلند کرد استفاده کنند انقلابی رخ نمی‌داد. این اوضاع نادر را لینین این طور تعریف کرد: اوضاعی که در عرض چند ماه و حتی چند هفته، به اندازه چندین سال و حتی چندین دهه از «اوضاع معمول» را در خود فشرده می‌کند.

## انقلاب چین و تجاوز ژاپن به چین و اشغال آن

در اواخر دهه ۱۹۲۰، پس از کشتار شمار زیادی از کمونیست‌های چین به دست نیروهای ارتجاعی چیانکایچک در مناطق شهری، مائوتسه دون یک جهش بزرگ در انقلاب چین را رهبری کرد: او در راس یک نیروی انقلابی بود که به ویژه از میان بخش‌های محروم جوانان چین عضو گیری شده بودند. او این نیروی انقلابی را در عقب نشینی به مناطق کوهستانی دور دست و آغاز مبارزه مسلحانه - جنگ خلق - علیه حکومت ستمگر و جنایت کار چیانکایچک (که تحت حمایت امپریالیست‌های «غرب» از جمله ایالات متحده بود) رهبری کرد. به مدت چندین سال، این جنگ خلق موفق به استقرار و گسترش مناطق پایگاهی در روستاهای چین شد و به طور مکرر موفق به دفع تلاش‌های متعدد نیروهای ضد انقلابی در سرکوب و نابود کردن این مناطق پایگاهی و نیروهای انقلابی که در راس این مناطق بودند، شد. اما بالاخره، در اواسط دهه ۱۹۳۰ حکومت چیانکایچک استراتژی و تاکتیک‌های نظامی جدیدی اتخاذ کرد. در نتیجه، نیروهای انقلابی مجبور شدند مناطق پایگاهی را ترک کرده و دست به «راهپیمایی طولانی» معروف بزنند و پس از طی هزاران مایل، در ینان که در مرکز چین بود، منطقه پایگاهی جدیدی مستقر کنند.

با شکست نهایی نیروهای چیانکایچک و استقرار قدرت سیاسی انقلابی در سراسر کشور به سال ۱۹۴۹ انقلاب به پیروزی رسید. در پرتو این پیروزی، راهپیمایی طولانی به عنوان دستاورد بزرگ معروف شد و واقعا بود. اما همچنین، هر چند راهپیمایی طولانی یک مرحله جدید و مهم را در انقلاب چین ممکن کرد، اکثریت نیروهای انقلابی که وارد این راهپیمایی طولانی شدند و شمارشان به ده‌ها و ده‌ها هزار می‌رسید، در طول راهپیمایی جان باختند. و کاملاً ممکن بود که در نتیجه ترک مناطق پایگاهی اولیه و دست زدن به راهپیمایی طولانی پیچیده، علاوه بر آن شمار عظیم از رزمندگان انقلابی که جان باختند، خود انقلاب هم درهم شکسته شده و تا دوران طولانی سربلند نکند.

در نهایت، با وجود از دست دادن‌های بسیار بزرگ اما یک نیروی مهم توانست از طریق راهپیمایی طولانی بقا پیدا کند و این نیرو، که نبردهای بسیاری را جنگیده بود و بر بسیاری از سختی‌ها فائق آمده بود - هر چه بیشتر آبدیده و محکم شد. سپس، در نتیجه تجاوز و اشغال بخش‌های بزرگی از چین توسط امپریالیسم ژاپن، هم ضروری و هم ممکن شد که بخش‌های وسیعی از مردم چین در مخالفت با این تجاوز و اشغال بسیج شوند. نیاز به گسترده‌ترین مقاومت ممکن علیه اشغال ژاپن و همچنین موضع تضعیف شده حکومت چیانکایچک در نتیجه این اشغال، هم ضرورت و هم پایه‌ای را برای ورود به جبهه متحد با این حکومت چیانکایچک را برای جنگیدن علیه متجاوزین ژاپن را فراهم کرد (زیرا، «واقعیت روی زمین» چیانکایچک مجبور بود با این جبهه متحد توافق کند (هر چند در طول جنگ مقاومت علیه ژاپن، چیانکایچک به تلاش هایش برای محو کردن نیروهای تحت رهبری کمونیست‌ها ادامه می‌داد و هم زمان در مقابل ژاپن مرتباً عقب نشینی کرده و سرزمین از دست می‌داد).

نتیجه همه اینها آن بود که در طول جنگ جهانی دوم که در سال ۱۹۳۹ شروع شد و بالاخره در سال ۱۹۴۵ با شکست ژاپن و متحدینش، از جمله آلمان نازی، نیروهای انقلابی در چین تحت رهبری مائو افزایش یافتند و قوی تر شدند؛ و بعد از میان پرده مذاکرات شکست خورده با چیانکایچک، انقلابیون، در طول دو سه سال، از طریق جنگ خلق موفق به شکست کامل نیروهای ارتجاعی نظم کهنه شدند و در سال ۱۹۴۹ قدرت را در سراسر سرزمین اصلی چین گرفتند و چیانکایچک را مجبور به فرار به جزیره تایوان کردند.

جنگ جهانی دوم هم مانند مورد جنگ جهانی اول، در نتیجه تشدید تضادهای اساسی سیستم سرمایه‌داری امپریالیسم سربلند کرد. اما رخدادهای مسیر جنگ جهانی دوم متفاوت بود. از جمله اشغال چین توسط ژاپن و جنگ مقاومتی که علیه آن به راه افتاد و نیروهای انقلابی تحت رهبری مائو نقش تعیین کننده ای را در جنگ مقاومت بازی کردند. کلیت اوضاع، منجر به تغییرات عمده در روابط قدرت در داخل چین شد که مساعد به حال انقلاب بود. زمینه برای دست زدن به جنگی برای پیروزی نهایی انقلاب در سال ۱۹۴۹ به این ترتیب مهیا شد. به معنایی واقعی، بعد از شکست کمرشکنی که ترک مناطق پایگاهی اولیه و راهپیمایی طولانی را ضروری کرد، نه تنها دستاوردهای بزرگ بلکه ضایعات عظیم داشت؛ تجاوز ژاپن و اشغال چین یک نوع اهرم (فولکروم) بود که جا به جایی مهمی در مختصات مبارزه انقلابی به وجود آورد و پایه عینی را برای پیشروی مهم انقلاب فراهم کرد.

وقتی مائو گفت باید از ژاپن به خاطر حمله به چین تشکر کرد، همین بود. واضح است که مائو نسبت به جنایت‌های نیروهای اشغالگر ژاپن علیه مردم چین، آگاه و نسبت به آن خشمگین بود. اما نکته «تشکر» این است که حمله ژاپن به چین با وجود ویرانی و رنج‌های عظیم که برای صدها میلیون نفر از مردم چین و به طور کلی برای ملت چین به همراه آورد، اما دست آخر، خدمت کرد به پیروزی نهایی انقلاب چین و به این ترتیب، به ریشه کن کردن علت‌های کلی ستم و استثمار وحشتناکی که مردم چین به مدت قرن‌ها و هزارها سال در انقیاد آن بودند.

جمله طنزآمیز مائو («باید از ژاپن به خاطر حمله‌اش به چین تشکر کنیم») بیان واقعیتی است که حمله امپریالیست‌های ژاپن به چین و اشغال آن، دست آخر به طرز مهمی به پیروزی انقلاب چین خدمت کرد. اما اگر رهبران انقلاب، به ویژه مائوتسه دون، تغییر در شرایط عینی را که به علت تجاوز ژاپن و اشغال چین به وجود آمده بود درک نمی‌کردند و طبق شرایط تغییر یافته عمل نمی‌کردند، این انقلاب موفق نمی‌شد. به خصوص آنکه این تغییرات در چارچوب کلی جنگ جهانی دوم رخ داد - و بازم، با خاتمه جنگ جهانی دوم که در آن ژاپن شکست خورد و اشغال چین پایان یافت، بازم شرایط در چین و در جهان به طور کیفی تغییر کرد.

### درس‌های تعیین کننده برای دوران نادری که انقلاب ممکن و ممکن تر شده است

البته، هیچ کس با قطعیت نمی‌تواند بگوید که بدون حمله ژاپن به چین، انقلاب چین در آن زمان پیروز نمی‌شد. یا اینکه، بدون جنگ جهانی اول، انقلاب تحت رهبری کمونیست‌ها هرگز به پیروزی نمی‌رسید. همان طور که مائو تاکید کرد، کمونیست‌ها طالع بین نیستند. مارکسیسم (کمونیسم) علمی است که دائماً در حال تکامل است، و بر اساس تحلیل تغییرات مستمر در واقعیت عینی حرکت می‌کند.

نکته در آن است که انقلاب‌ها در خط مستقیم پیشروی نمی‌کنند بلکه در طول راه از پیچ و خم‌ها گذر می‌کنند که از جمله، شامل عقب‌گردها و شکست‌ها است و برخی اوقات عقب‌گردها و شکست‌ها بسیار سخت هستند. واقعیت این پروسه را مائوتسه دون در جمله ای بیان کرده است که حتا برای یک انقلاب پیروزمند مصداق دارد. او گفت، مسئله این است: جنگیدن، شکست خوردن، بازم جنگیدن و شکست خوردن تا اینکه پیروزی بالاخره به دست آید. و در طول راه، نیاز به آن است که مرتباً روش و رویکرد علمی به کار بریم، نه تنها از پیشرفت‌ها و از آن چه ثابت شده است که سیاست‌های صحیح هستند بلکه همچنین از اشتباهات، سختی‌ها، عقب‌گردها و شکست‌ها تحلیل علمی کنیم؛ فضاهایی را که برای پیشروی مساعد هستند، تشخیص داده و از آنها استفاده کنیم؛ به ویژه از شرایطی که تغییرات عمیق و کیفی در اوضاع عینی هستند و پتانسیل پیشرفت‌های مهم و حتا امکان پیروزی انقلاب را فراهم می‌کنند.

از طریق به کار بستن این روش و رویکرد علمی می‌توان، با قطعیت نشان داد و نشان داده شده است که برای انقلابی که هدفش جهان کمونیستی است، شالوده و امکان پیروزی نهایی هست. این به معنای آن نیست که پیروزی، «اجتناب ناپذیر» است. بلکه، دارای شالوده مادی/عینی است و امکان پذیر می‌باشد. و حتا با وجود آن که امروز شرایط در ایالات متحده آمریکا و جهان بسیار متفاوت از آن چیزی است که در مقاطع مختلف انقلاب چین در نیمه اول قرن بیستم یا انقلاب ۱۹۱۷ روسیه بود (و مطمئناً انقلاب در آمریکا به شکل «کپی برداری» از آن انقلاب‌ها نیست و نخواهد بود) اما در شرایط متلاطم کنونی، امکان وقوع یک انقلاب در همین امپریالیسم ایالات متحده قدرتمند، واقعی است. اما این امکان را نمی‌توان بدون روش و رویکرد کمونیسم درک کرد - این را کمونیسم نوین نشان داده است. بدون به کار بستن روش و رویکرد کمونیسم نوین در ارزیابی مدام از اوضاع عینی که در حال حاضر به سرعت و دائماً در حال تغییر است، و عمل کردن بر مبنای اوضاع تغییر یافته، نمی‌توان انقلاب کرد. این تحلیل، از جمله شامل ارزیابی از چالش‌های عظیم و موانع غول آسایی است که در مقابل سیستم سرمایه‌داری - امپریالیسم قرار دارد و اساسی‌تر از همه در ارزیابی از تکامل تضادهای سیستم سرمایه‌داری - امپریالیسم و پیامدهای آن در سطح جهان و همچنین در ایالات متحده آمریکا.

داشتن رویکرد علمی به ویژه در این دوران، کلیدی و حیاتی است. زیرا زمانه ای است که تضادهای سیستم، دستخوش تغییرات بسیار مهم هستند - و بالاتر از همه، زمانه ای است که به قول لنین، ده‌ها سال «نرمال» می‌توانند یک باره در چندماه و حتا چند هفته فشرده شوند؛ با

زمانه ای مواجهیم که تضادها مکرراً تشدید یافته و با شتاب بالا تغییر می‌یابند و چشم‌انداز فاجعه بزرگ برای بشریت پر رنگ‌تر می‌شود. اما، هم زمان، امکان بیرون کشیدن آینده ای بنیاداً متفاوت و بسیار بهتر از طریق انقلاب برجسته‌تر از همیشه می‌شود.

## امروز، مواجه با یکی از زمان‌های نادر هستیم

چرا؟ همان طور که در سند «سازمان دهی برای انقلابی واقعی: هفت نکته» گفته شده است:

سفیدسالاری و مردسالاری بیرحمانه و جنایتکارانه، و دیگر روابط ستم‌گرانه، بحران عمق‌یابنده در جامعه و در سراسر جهان به طور کلی، از جمله جنگ‌های دائمی و ویرانی مداوم محیط زیست: این معضلات را به هیچ شکل مثبتی نمی‌توان در چارچوبه‌های سیستم سرمایه‌داری - امپریالیسم که در این کشور و در جهان حاکم است، حل کرد. تحت حاکمیت این سیستم همه این‌ها فقط بدتر خواهد شد. در این کشور، شکاف‌ها از بالا تا پایین هر روز عمیق‌تر می‌شوند و این به معنای آن است که طبقه حاکمه سرمایه‌داری - امپریالیستی که به مدت طولانی به «شکل نرمال» و به عنوان «یک نیروی متحد» در این کشور حکومت کرده‌اند و مردم را هم به قبول آن «شکل نرمال» عادت داده بودند؛ دیگر نمی‌توانند به آن شکل عمل کنند. این «شکل نرمال» سیستم حکومتی ای است که دارای پوسته بیرونی «دموکراسی» هست برای پوشاندن این واقعیت که هسته مرکزی این حکومت در واقع یک دیکتاتوری سرمایه‌داری است که اساساً متکی است بر نیروهای مسلح نهادهای «خشونت رسمی» -- یعنی پلیس و ارتش. به علت تغییرات بزرگ در ایالات متحده آمریکا و به طور کلی در تمام دنیا، بخشی از طبقه حاکمه آمریکا که توسط حزب جمهوریخواه نمایندگی می‌شود، فاشیست شده است: آنها دیگر معتقد به «هنجارهای» حاکمیت «دموکراتیک» سرمایه‌داری در این کشور نیستند و نسبت به آن احساس تعهد نمی‌کنند. و بخش دیگر از طبقه حاکمه که توسط حزب دموکرات نمایندگی می‌شود هیچ جوابی برای این وضع ندارد - بجز آن که تلاش به حفظ «شکل نرمال» حاکمیت ستم‌گرانه این سیستم که به مدت صدها سال اعمال شده است، کنند. در حالی که، فاشیست‌ها مصمم هستند، آن شکل «نرمال» حاکمیت را پاره کنند و از طریق روش‌هایی حکومت کنند که بسیار علنی‌تر و تهاجمی‌تر ستم‌گرانه است، و دارای نقاب سنتی «دموکراسی برای همه» نمی‌باشد.

بحران و شکاف‌های عمیق کنونی در جامعه را تنها از طریق یکی از دو روش رادیکال متفاوت می‌توان حل کرد: روش رادیکال ارتجاعی، جنایتکارانه و سرکوبگرانه و ویرانگرانه یا روش رادیکال انقلابی رهایی‌بخش. در چند سال آینده، امکان حل مسالمانه، به این یا آن روش، کاملاً محتمل است. این اوضاع نادر، با عمق یابی و تیز شدن نزاع‌های درون قدرت‌های حاکم و درون جامعه به طور کل، شالوده‌ای قوی‌تر و گشایش‌های عظیم تری را برای درهم شکستن نفوذ اسارت‌بار سیستم بر توده‌های مردم را فراهم می‌کند. در این اوضاع، اموری که به مدت ده‌ها سال کمابیش ایستا مانده بودند، می‌توانند در بازه زمانی بسیار کوتاه، به طرز رادیکالی تغییر کنند. **اوضاع نادر را نباید هدر دهیم؛ بلکه باید آن را برابیم؛ تا شانس پیروزی در جنگ برای حل انقلابی رهایی‌بخش تضاد را داشته باشیم وگرنه در معرض حل ارتجاعی، وحشتناک و ستمگرانه و ویرانگر تضاد قرار خواهیم گرفت.** (۱)

این امر، نیازمند آن است که قاطعانه «خلاف جریان» احساسات خودجوش توده‌ها حرکت کنیم -- از جمله خلاف جریان گرایشی که سرسختانه به مجرای قدیمی و پوسیده سیستم چسبیده و بر «روش‌های همیشگی» تکیه می‌کند و این در حالی است که آن «روش‌ها» به واسطه سر باز کردن «آتش‌فشان‌های» مکرر و تشدید یابنده در آمریکا و در جهان، که هر یک پتانسیل حتماً می‌توانند موجودیت بشر را به خطر بیندازند، عمیقاً مختل شده و از هم گسیخته‌اند. قبلاً هم تأکید کردم و باز هم تأکید می‌کنم که توده‌های مردم در بخش‌های مختلف جامعه را باید تکان داد که بیدار شوند. این کار را باید از طریق مبارزه تیز و گاه شدید با آنها انجام داد و وادارشان کرد که چشم در چشم دهشت‌های واقعی که در افق شکل گرفته‌اند بدوزند و هم زمان ببینند که امکان بسیار واقعی برای در پیش گرفتن یک راه و خروجی انقلابی از این جنون وجود دارد. این به معنی بُردن از روابط و شیوه‌های تفکر این سیستم گنبدیده سرمایه‌داری - امپریالیسم است، از جمله از تله‌های انتخاباتی‌گزینش از میان نمایندگان دموکرات و جمهوریخواه طبقه حاکمه سیستم.

متن زیر را سال‌ها پیش نوشتم اما امروز معنای برجسته و اضطراری یافته است:

در واقع، اگر و زمانی که دعوای در میان بخش‌های مختلف طبقه حاکمه به نقطه ای برسد که ابعاد خصمانه پیدا کند، نشانه آن است که شکاف‌ها و ترک‌های عمیق و حادی در کلیت نظم حاکم به وجود آمده است. **چنین وضعی باید توسط ستم‌دیدگان استفاده شود -- نه برای سمت‌گیری با یک بخش از بورژوازی علیه بخش دیگر و کمک به طبقه حاکمه برای «ترمیم» نظم کهنه از هم گسیخته و تقویت دیکتاتوری‌اش به این یا آن شکل -- بلکه برای به پا خاستن و آغاز یک مبارزه انقلابی برای سرنگونی کلیت حاکمیت بورژوازی.**

توده‌های مردم و همه کسانی که در «دوران نرمال» زندگی تحت سیستم سرمایه‌داری - امپریالیسم رنج‌های دهشتناک زیادی کشیده‌اند ... همه کسانی که تشنه دنیایی عادلانه‌تر و آینده ای هستید که ارزش زیستن دارد: چنانچه اجازه دهیم اوضاع بر حسب محتوایی که این سیستم تعیین می‌کند پیش برود، آینده ای حقیقتاً وحشتناک‌تر را تجربه خواهیم کرد ... توده‌های مردم، باید در شمار فزاینده از معنا و پیامدهای این اوضاع نادر آگاه شوند. این امر، از جمله وابسته به انجام مبارزه سخت برای قانع کردنشان است که افق‌های خود را گسترش دهند و بفهمند که نه تنها ضرورت بلکه امکان استفاده از این اوضاع نادر برای انقلاب کردن و به دست آوردن یک چیز واقعا مثبت و جامعه و دنیایی حقیقتاً رهایی‌بخش وجود دارد.

این مقاله به انگلیسی در سایت [revcom.us](http://revcom.us) در عنوان زیر در دسترس است:

REVOLUTION: MAJOR TURNING POINTS AND RARE OPPORTUNITIES

...Or... Why did Lenin talk about World War 1 as a "stage manager" of revolution

?And why did Mao say, We should thank Japan for invading China

by Bob Avakian

July 10, 2023

توضیحات:

Organizing for an Actual Revolution: 7 Key Points - 1



## شورش در فرانسه و «آشوبگران» دوست داشتنی!

کاوه اردلان

پلیس فرانسه بار دیگر جنایت آفرید.



عصر روز ۲۷ ژوئن در منطقه نانتر (حومه پاریس) دو پلیس راهنمایی و رانندگی پس از متوقف کردن ماشین سه نوجوان و گفتگوی چند لحظه ای با آنها، بدون این که از سوی سرنشینانش تهدیدی متوجه شان شود، نائل مرزوک، نوجوان فرانسوی-الجزایری تبار را با شلیک گلوله به قتل می‌رسانند. پلیس همچون موردهای دیگر، قتل جوانان عرب و آفریقایی و مهاجر در حومه شهرهای بزرگ و کوچک را توجیه کرد و گفت مامورینش به خاطر «دفاع از خود» شلیک کرده‌اند. هنوز چند ساعتی از ادعای پلیس و حکومت نگذشته بود که چند ویدئوی شخصی از لحظه توقف و شلیک پلیس همه حقایق را روشن کرد و قتل عمد پلیس و دروغ هایش برملا شد. متعاقب این قتل، جوانان شهر نانتر شورش کردند و در ادامه، شورش در محلات مختلف اوج گرفت و با توجه به خشم مردم دو روز پس از قتل نائل، افسر پلیسی که او را به قتل رسانده بود به جرم قتل عمد دستگیر شد. در ابتدا رسانه‌ها تبلیغ کردند که نائل پیشینه بزهکاری داشت. اما، دادستان عمومی نانتر، اعلام کرد سابقه کیفری نائل پاک است و طبق اسناد ویدئوها و شهادت اهالی محل، جان پلیس قاتل و همکارش در خطر نبوده و حق استفاده از سلاح را نداشتند.

این اولین بار نیست! تنها در سال گذشته میلادی پلیس فرانسه ۱۳ جوان را به قتل رسانده و هیچگونه پیگیری در مورد این جنایت‌ها صورت نگرفته است. این رویه سالیان درازی است که ادامه دارد. به طور مثال، پرونده قتل آداما تراوره که در سال ۲۰۱۶ کشته شد، هنوز سرانجامی نیافته و هر ساله از طرف خانواده آداما تظاهراتی تحت عنوان «عدالت برای آداما» برگزار می‌شود. و امسال، پلیس و قوه قضایی فرانسه مانع از برگزاری آن شدند و بهانه این بود که، «شرایط خاص» در کشور حاکم است. اما علیرغم این ممانعت قریب چند هزار نفر در میدان جمهوری پاریس دست به تجمع و راهپیمایی زدند. پلیس به بهانه عدم کسب جواز قانونی، به تظاهرات حمله ور شد و برادر آداما و تعداد دیگری را دستگیر کرد و دادگستری فرانسه افراد شناخته شده ای را که در حمایت از این فراخوان آمده بودند، جریمه نقدی کرد که خود این موضوع، استقلال قوه قضاییه را زیر سوال برده است. زیرا، فراخوان به تظاهرات امری قانونی است و حق هر فردی محسوب می‌شود. مرتجعین جهان سرمایه‌داری در همه جا در سرکوب شورش مردم عاصی به یک شکل عمل می‌کنند چه در ایران اسلامی و چه در فرانسه امپریالیستی.

جرقه شورش را جوانان محله نانتر زدند که بلافاصله به شهرها و مناطق دیگر کشیده شد. خیزش اعتراضی به حومه شهرهای بزرگ و محلات مهاجرنشین ختم نشد و به شهرهای کوچک و فرانسوی نشین سفید هم کشید/ که تفاوت مهمی با شورش جوانان در سال ۲۰۰۵ است. در آن سال در اعتراض به کشته شدن دو نوجوان در محله کلیشی پاریس، جوانان به پا خاستند. هرچند خیزش مذکور تا سه هفته ادامه داشت اما به مناطق مهاجرنشین محدود ماند. برعکس در خیزش نائل، نوجوانان و جوانان دختر و پسر در کل کشور نمادهای دولتی از جمله ادارات، بانک ها، کلانتری‌ها و ژاندارمری... را به آتش کشیدند.

دولت فرانسه، نیروهای راست افراطی و فاشیست فراخوان سرکوب بلامنازه این خیزش که از آن تحت نام آشنای «آشوب و آشوبگران» اسم می‌بردند را دادند و با استفاده از ماشین‌های جنگی و نیروهای زنده که در مواردی برای مقابله با عملیات تروریستی و گروگانگیری به کار گرفته می‌شوند، همراه با ۴۵۰۰۰ نیروی پلیس و ژاندارم دست به سرکوب زدند. شرایط پس از ده روز به حالت «نرمال» بازگشت. طبق گزارش‌های رسمی حکومت، نزدیک به ۳۶۵۱ نفر دستگیر شدند، برای ۳۸۰ نفر حکم زندان صادر شد، دو نفر کشته شدند و آسیب‌های قابل توجهی به زیرساخت‌ها و تجهیزات، به ویژه اتومبیل‌ها و ساختمان‌ها وارد شد که در آتش خشم شورشگران و جوانان عاصی سوختند.

مادر نائل دو روز پس از قتل فرزندش، فراخوان یک راهپیمایی سکوت داد اما حکومت و پلیس این راهپیمایی را نیز برناتفتند و با نزدیک شدن

جمعیت ۶ هزار نفره به محل قتل نائل و مرکز پلیس نانتر، مردم مورد حمله پلیس قرار گرفتند و پراکنده شدند و عده ای نیز دستگیر شدند. در مقابل این عمل، مادر نائل که خود متولد فرانسه است اعلام کرد، «نائل را تنها به خاطر این که عرب تبار است، به قتل رساندند.» مکرون با فریب کاری در ابتدا اعلام کرد این قتل «تابخشودنی و غیرقابل توجیه» است و اعلام کرد که نیروی قضایی باید با سرعت به این امر رسیدگی کند. اما با اوج گیری اعتراضها و تهدید نیروهای فاشیست و حمایت شان از پلیس، مکرون عقب نشینی کرد و با تهدید والدین اعلام کرد که بچه هایتان را کنترل کنید وگرنه خدمات و کمکهای اجتماعی تان قطع خواهد شد. با گسترش اعتراضات در کل کشور، جریانات راست افراطی و فاشیست، پیشنهاد شرایط اضطراری که تنها در شورش ماه مه ی ۱۹۶۸ که بر حسب حادثه از منطقه نانتر شروع شده بود، به دولت مکرون دادند. در این میان کل رسانهها و مفسرهای بورژوازی فراخوان بازگشت به «نظم و قانون» را می دادند و کارزار عظیمی علیه این خیزش به راه انداختند. جالب توجه است که در این فراخوانها مردم و طبقه میانی فرانسه را فراخواندند که به دفاع از جمهوری به پاخیزند. در یک نظر سنجی در مورد «تنبیه شورشیان» گفته شده که ۷۳٪ فرانسویان بر این باور هستند که والدین شورشیانی که فرزندان شان را کنترل نمی کنند باید از حقوق خدمات اجتماعی همچون حق بیکاری و حق مسکن و دیگر مزایا محروم شوند، همچنین نوجوانانی که زیر سن قانونی هستند مانند بزرگ سالان تنبیه شوند و همچنین در صورت لزوم ارتش ورود کند. شهردار منطقه ای در حومه پاریس (بلان منیل) که جمعیتی ۵۰ هزار نفره دارد، محل تفریحات در شهر بلان منیل را مسدود کرده است و هزینه این خدمات برای محل های تخریب شده خرج خواهد شد. خانواده هایی که در زمان تعطیلات توانایی رفتن به سفر را ندارند و مجبورند در شهر خود باشند، از این تفریحات محروم می شوند. آقای شهردار فاشیست گفته است که «مردم حتما شورشیان را می شناسند و باید با پلیس همکاری کنند و مسئولیت پذیر باشند.» در این میان نهادهای رسانه های جمعی که شیدا افکار مردم را شکل می دهند با مغلظه و دروغگویی و همدردی با خانواده نائل تلاش داشتند که نیروهای شورشی جوان را مشتکی «دزد و اوباش» خطاب کنند و بگویند «نیمی از جوانان به پلیس اعتماد دارند». به فرض که آمارشان درست باشد، نیمه دیگر جوانان که به پلیس اعتماد ندارند، چه می شوند؟ آنها طوری تبلیغ می کنند که گویا، جمهوری فرانسه شانس یکسان به همه داده است. بله همه در برابر قانون رسمی برابرند. اما قانون بی طرف نیست. قانون، در خدمت شیوه تولیدی سرمایه داری و منافع طبقه سرمایه دار و ابزار دیکتاتوری بورژوازی است. اگر چنین نباشد، جامعه تحت سلطه بورژوازی به سرعت از هم می پاشد. به علاوه، همان حقوق برابر در مقابل قانون، توسط کسانی که قدرت دارند تفسیر می شود و به طور دلخواه و بنا بر ضرورت اعمال دیکتاتوری بورژوازی به اجرا گذاشته می شود.

نیروهای فاشیست و راست افراطی به رهبری مارین لوپن بیشترین کارزار را در دفاع از پلیس و جنایت هایش و حمله به جوانان به راه انداختند و خود را برای انتخابات ریاست جمهوری آینده به عنوان جانشین مکرون معرفی کردند. جالب توجه است که اریک زمور یکی از کاندیداهای فاشیست ریاست جمهوری دوره قبل فرانسه و رهبر حزب "فتح مجدد" Reconquête یک حساب بانکی در حمایت از پلیس قاتل نائل باز کرد که مبلغ قابل توجهی جمع آوری شد.

در یک نظر سنجی در مورد حوادث اخیر و مسئله امنیت کشور، در عین حال که ۳۲٪ مردم بدون نظر بودند بالاترین اعتماد را مردم به مارین لوپن با رقم ۲۷٪ داشته اند. بعد از آن مکرون با ۲۱٪ و ملانشون نماینده نیروهای "چپ" با ۹٪ پایین ترین را داشت. نژادپرستی و فاشیسم گرایشی فزاینده نه فقط در قامت احزابی مثل «گروه اجماع ملی» به رهبری مارین لوپن، بلکه در حزب حاکم و سیاستها و قوانینی که تحمیل می کند تظاهر پیدا می کند و گرایش به راست حتی در میان بخش هایی از قشرهای میانی و فرودست این کشور به شکل برتری طلبی سفید، ضدیت با سیاهان، عرب ستیزی و مهاجرستیزی نیز منعکس میشود.

برخلاف ادعای نیروهای فاشیست که می گویند علت بحران، «مهاجرین» هستند، نارضایتی های ریشه ای و فوق العاده مهمی در فرانسه در حال جوشیدن است. جنبش جلیقه زدها و تظاهرات وسیع چند ماه گذشته سندیکاها و اتحادیه ها علیه افزایش سن بازنشستگی از یک طرف و جنگ اوکراین، گلوبالیزاسیون و فرار سرمایه های فرانسوی به سوی چین و ویتنام و اروپای شرقی از طرف دیگر، فرانسه و به طور کلی کشورهای سرمایه داری - امپریالیستی غرب را دچار مشکلات و بحران جدی کرده است. فقر و بی آیندگی فقط شامل گتوها و مهاجرین نشده بلکه زندگی فرانسوی های سفید نیز به خطر افتاده است. امانوئل مکرون که یک شبه با حمایت افرادی مانند فرانسوا اولاند (رئیس جمهور سوسیالیست سابق فرانسه) حزب تاسیس کرد و رئیس جمهور شد، به عنوان یک «آلترناتیو» در مقابل احزاب راست سنتی و میانه و حزب سوسیالیست که مشروعیت شان را از دست داده بودند، به قدرت رسید. هدف مکرون انحلال دولت رفاه و همزمان احیای مشروعیت دموکراسی بورژوازی پارلمانی بود و در عین حال می خواست امپریالیسم فرانسه را در عرصه جهانی مطرح کند و به این شکل بر «فقر» غلبه کند. اما واقعیت چیز دیگری را نشان داد و این را در انشقاق در حاکمیت و رشد نیروهای راست افراطی و فاشیست می بینیم.

آنچه که واقعیتها به ما نشان می دهد این است که شورش جوانان و مردم فرانسه، مثل همه جای این جهان امپریالیستی فروکش نخواهد کرد. در عین حال این واقعیت حائز اهمیت است که بخش عظیمی از این نیروهای شورشگر جایگاهی در تولید و سازماندهی در جامعه ندارند و چیزی غیر از تباهی و از بین بردن زندگی شان انتظارشان را نمی کشد. بزهکاری، تشکیل باندهای مواد مخدر و فحشا، تنها آلترناتیو کشورهای امپریالیستی برای این جوانان است. بی آیندگی بخش عظیمی از این جوانان یک نیروی انفجاری را در این کشورها تشکیل داده است. رفتن شمار زیادی از این جوانان به سوی داعش، گویای موقعیت مستاصل این جوانان بی آینده است. شوونیسم غالب در میان بخشی از طبقه میانی و فقیر فرانسوی و رشد اسلامگرایی در میان مهاجرین مانعی برای ایجاد اتحادهای بزرگ بین این اقشار است. نبود یک آلترناتیو کمونیستی انقلابی، مرتباً نیروهای پتانسیلا انقلابی را که از بطن تشدید تضادهای سرمایه داری متولد می شوند، از بین می برد. نیروهایی که به عنوان «چپ» در میان قشر روشنفکر مهاجرین هستند بسیار محافظه کار و غیر انقلابی و درگیر در افکار ایده آلیستی «خودبینان گری» (که اصلاً معلوم نیست، چیست) و «دموکراسی مستقیم» و «آنتی توتالیتریسم» و از این قبیل تفکرات سازشکاری شرمگینانه با سیستم حاکم هستند. انقلاب در دستور کار است. اما نیروهایی که بتوانند آن را حتا تصور بکنند در صحنه بسیار حاد امروز غایب اند. این معضلی است که فقط با آگاه کردن محرومترین محرومان این جامعه، همین جوانان شورشی، به کمونیسم نوین به عنوان علم تغییر بنیادین جامعه و جهان و آشنا کردن شان با باب آواکیان به عنوان برجسته ترین متفکر و رهبر انقلابی سیاسی می توان پاسخ داد و این تنها گام اول اما تعیین کننده خواهد بود.

# ژیژک: فیلسوف ریاکار، طرفدار حکومت نظم و قانون سرمایه داری

ژیلا انوشه

شب هنگام ۲۷ ژوئن ۲۰۲۳ (۶ تیر ۱۴۰۲) پلیس فرانسه، پسر ۱۷ ساله ای به نام نائل را در حومه پاریس به ضرب گلوله کشت. در واکنش به جنایت پلیس، پاریس و حومه و چند شهر دیگر فرانسه شاهد شورش اعتراضی جوانان بود: خیزش نائل! (در این شماره رجوع کنید به مقاله: شورش در فرانسه و "آشوبگران" دوست داشتی!) دولت مکرون برای ممانعت از گسترش اعتراضات و متوقف کردن آن دست به اقدامات سرکوبگرانه گسترده زد. این رخداد، اختلافات درون طبقه حاکمه امپریالیسم فرانسه را حادث کرد به طوری که پلیس فرانسه تهدید به ترمز از دولت مکرون کرد.

ژیژک، فیلسوف اهل اسلوونی، در واکنش به این اوضاع، پیامی خطاب به «چپ» منتشر کرد: «چپ باید با آغوش باز از نظم و قانون استقبال کند».<sup>۱</sup> این پیام توسط سایت نقد اقتصاد سیاسی با عنوان «چپ و ضرورت دفاع از نظم و قانون»<sup>۲</sup> به فارسی منتشر شد.

در این مقاله، ژيژک با استدلال‌های مندرس تلاش کرده است تا معنای مثبتی به حاکمیت «نظم و قانون» (یعنی، سرکوب نظامی) بدهد و مدعی شده که این نوع شورش‌ها، «در نهایت به نفع مهیاسازی بستر قدرت‌گیری هرچه بیشتر راست افراطی است» (از خلاصه مترجم مقاله). این توجیه‌ها، بدتر از یاهو گوپی و تبه کارانه است. هرنوع تأیید تلویحی (مودیانة) آن نیز آزردهنده است.<sup>۳</sup> ژيژک، خیزش اخیر جوانان فرانسه و تشدید شکاف در هیئت حاکمه امپریالیسم فرانسه و همچنین ترمز ارتش واگنر را که بخشی از دستگاه نظامی امپریالیسم روسیه است، دو نشانه بارز «از یک روند بی ثباتی، بحران و بی نظمی در اروپا» می‌داند. ژيژک درست می‌گوید. اما این بحران و بی نظمی شانس بزرگی برای سازماندهی انقلاب است و برای همه کسانی که از تعرض روزانه سرمایه‌داری به حیات مردم دنیا و کره زمین خشمگین‌اند، شغف‌انگیز است. اما ژيژک از آتش گرفتن خانه ارباب هراسناک است و چون روی سخن‌اش با «چپ» است تلاش می‌کند با آهنگ «چپ» استدلال کند و می‌گوید، اما این شورش به «انقلاب» منتهی نخواهد شد و فقط برای راست افراطی بسترسازی خواهد کرد، پس بهتر است سرکوب شود! بله، این واقعیتی است که این شورش به خودی خود به انقلاب منتهی نخواهد شد. هیچ خیزش عادلانه‌ای به خودی خود منتهی به انقلاب نمی‌شود - چه در ایران باشد یا در دل هیولاهای امپریالیست مانند فرانسه و آمریکا. اما این خیزش‌ها پتانسیل آن را دارند که با فعالیت ما کمونیست‌های انقلابی (از جمله از طریق مقابله با نظریه پردازان سرکوب مانند ژيژک که بیش‌مانه با ردا و قبای «مارکسیسم» عرض‌اندام و ابراز وجود می‌کند) نسل جدیدی از انقلابیون تولید کنند که واقعا به ضرورت حاد و روز جهان که انقلاب است، پاسخ دهند. فراخوان سرکوب از سوی ژيژک در واقع هراس از به واقعیت پیوستن این پتانسیل است. او دارد برای طبقه حاکمه «آینده نگری» می‌کند. ژيژک در واقع «همدست سرتی سرمایه داری» است. «همدست سرتی» از واژه‌های مورد علاقه ژيژک در نقدهایش است<sup>۴</sup> ولی کاملا به خودش می‌خورد. منظور ما البته این نیست که او «مامور مخفی» سرمایه‌داری است. بلکه محتوای دیدگاه سیاسی اش، او را به این مقام «شریف» رسانده است (در این مورد، پایین‌تر بیشتر خواهیم گفت). ارزیابی‌ها و هشدارهای ژيژک از «خطرات» بسیار شبیه ارزیابی‌های سازمان‌های امنیت کشورهای سرمایه‌داری است. مثلا نگاه کنید به ارزیابی رئیس امنیت داخلی دولت فرانسه از خیزش نائل.<sup>۵</sup>

همان‌طور که در بالا هم اشاره شد، مقاله ژيژک دو نکته مهم دارد. یکم، در اشاره به وقایع فرانسه و روسیه، روی این واقعیت انگشت می‌گذارد که شکاف درون طبقات حاکمه در کشورهای سرمایه داری - امپریالیستی مانند آمریکا، فرانسه و روسیه (البته او اینها را سرمایه داری - امپریالیستی نمی‌خواند) خصمانه شده به طوری که جناح‌های مختلف طبقه حاکم، علیه هم شمشیر می‌کشند و تهدید به «جنگ داخلی» می‌کنند. دوم، پیام سیاسی ارتجاعی‌اش در مورد «چه باید کرد؟».

در مورد نکته اول ژيژک می‌نویسد: «اتفاقات فرانسه و روسیه بخشی از روندی در اروپا به سمت بی‌ثباتی، بحران و بی‌نظمی است. امروزه دولت‌های در مانده تنها در جنوب جهانی (از سوماتی گرفته تا پاکستان و آفریقای جنوبی) نیستند. اگر دولت‌های در مانده را با شاخص اضمحلال قدرت دولتی و همچنین فضای متشنج و تشدید یافته جنگ داخلی ایدئولوژیک، نشست‌ها و جلسات نافرجام، و ناامنی فزاینده‌ی فضاهای عمومی بسنجیم، آن‌گاه روسیه، فرانسه، بریتانیا و حتی ایالات متحده نیز باید در امتداد خطوطی مشابه فهمیده شوند» (همانجا) به عنوان مصداق «اضمحلال قدرت دولتی»، ژيژک می‌نویسد «پس از آن که پلیس (فرانسه) به اقدام مستقل و خودسرانه رو آورد و تهدید کرد که اگر رئیس‌جمهور امانوئل مکرون بحران را حل و فصل نکند سرپیچی خواهد کرد، این حوادث سمت‌وسوی وخیم‌تری به خود گرفت. پلیس بیانیه‌ای منتشر کرد که چیزی کم‌تر از شکافی در تشکیلات قدرت دولتی نبود: در واکنش به شورش‌ها، پلیس‌های خشن و تندرو اعلام کردند که علیه دولت متبوع خود اقدام خواهند کرد.» (همانجا)

روندی که ژيژک به آن اشاره می‌کند، جدید نیست و اتفاقا، پیش‌تاز آن ایالات متحده آمریکا است که دیرک انسجام کشورهای سرمایه‌داری امپریالیستی غرب است. شکاف‌های طبقه حاکمه کشوری مانند ایالات متحده آمریکا تبدیل به شکافی خصمانه شده است که یک طرف آن، ساز و کارهای ۱۵۰ ساله دولت است و طرف دیگر جناحی از همین دولت (جناح فاشیست که تکیه‌گاه ایدئولوژیک اش، بنیادگرایی مسیحی

<sup>۱</sup> Slavoj Žižek (2023). The left must embrace law and order. New Statesman. 4th July 2023.

<sup>۲</sup> چپ و ضرورت دفاع از نظم و قانون / اسلاوی ژيژک / ترجمه‌ی امین زرگرنژاد  
توسط نقد اقتصاد سیاسی • 2023/07/09

<sup>۳</sup> این نقل قول‌ها از خلاصه مترجم است. و در نقل پیام ژيژک از این ترجمه استفاده شده است. اما ذکر یک نکته ضروری است که مترجم تنها یک نقد مبهم آن هم در پانوشته به ژيژک کرده است که مربوط به «روایت» ژيژک از خیزش ژینا و اصطلاح واژه «برقم» در زبان اوست؛ نقدی که ظاهرا و تلویحا به معنای نداشتن نقد به محتوای اصلی پیام سیاسی ژيژک است.

<sup>۴</sup> Secret accomplice

<sup>۵</sup> «هشدار رئیس اطلاعات فرانسه»، لوموند، مصاحبه با نیکولاس لرنر، رئیس امنیت داخلی فرانسه ۱۱ ژوئیه ۲۰۲۳

لرنر می‌گوید، خطر جهاد- ایسم هنوز مهم است اما نسبت به سریلند کردن راست افراطی و گرایش به خشونت چپ افراطی باید هشدار بود.



است، تقریباً تمام حزب جمهوریخواه را بلعیده و دارای پایگاه چند ده میلیون نفری با یک هسته مرکزی سازمان یافته و مسلح) است که می‌خواهد این ساز و کار ۱۵۰ ساله را به طور قطع و حتماً با توسل به خشونت («جنگ داخلی») منحل کند. این شاردگی محدود به طبقه حاکمه نیست بلکه تمام جامعه آمریکا از بالا تا پایین شکاف برداشته است، به طوری که در انتخابات ریاست جمهوری قبل، ده‌ها میلیون نفر از جمله بخش مهمی از طبقه کارگر که سابق بر این به حزب دموکرات رای می‌دادند، با آگاهی به محتوای فاشیستی برنامه ترامپ، به وی رای دادند.

مهمترین خصلت نمای اوضاع کنونی امپریالیسم آمریکا همین شاردگی طبقه حاکمه است که در ۱۵۰ سال گذشته، سابقه نداشته است. تمامی این تحولات و زیرخان‌های اقتصادی و محرک‌های اجتماعی و سیاسی و ایدئولوژیک آن مکرراً و به تفصیل توسط باب آواکیان تحلیل شده است. و حزب ما (حزب کمونیست ایران. مارکسیست لنینیست مائوئیست) در نشریه حقیقت و آتش نیز به آن پرداخته است. به طور مثال رجوع کنید به نوشته باب آواکیان (دسامبر ۲۰۲۱) تحت عنوان: آینده‌ای بسیار وحشتناک یا حقیقتاً رهایی بخش.

نکته دوم، پیام سیاسی ارتجاعی ژیزک است. وی برای موجه جلوه دادن پیامش مبنی بر حفاظت از «نظم و قانون»، بیش‌رمانه به اعتراض جوانان فرانسه خاک می‌پاشد و برای موجه جلوه دادن حمله ضد مردمی اش، برای «فقرا» اشک تمساح می‌ریزد که: «آنها به زیرساخت‌هایی خسارت وارد کردند که در معیشت مردم عادی نقش دارند و قربانیان این تخریب‌ها، فقرا هستند و نه ثروتمندان». عمق ماهیت ارتجاعی پیام سیاسی ژیزک در همین جاست. زیرا وجود مردم معترضی که حاضر نیستند به سیاق سابق بر آنها حکومت شود، یک فاکتور مهم موجود در اوضاع عینی است که پتانسیل (تاکید می‌کنیم پتانسیل) چرخاندن وضع به سمت مثبت، به سمت آینده‌ای بنیاداً متفاوت از وضع موجود را دارد. مهمترین استدلال ژیزک برای «پاسیو» کردن مبارزین چپ این است که ثابت کند تغییر بنیادین جامعه (یعنی انقلاب) غیرممکن است! البته بسیاری از چپ‌ها، با همین استدلال گوشه عزلت و انفراد گزیده‌اند! ژیزک این را می‌داند و می‌خواهد با یک تیر دو نشان بزند: هم مانع از آن شود که پاسیوها از فریاد دلخراش توده‌های محروم تاثیر بگیرند و نسل جدید مبارزین دل خوش نکنند و «واقع بینانه» به پاسیوها بپیوندند و «غیرممکن» را طلب نکنند. ژیزک می‌نویسد: «تغییر اساسی جامعه برای حل معضلات تاریخی ناظر بر هویت، محرومیت‌های اقتصادی و بی‌عدالتی‌های استعماری، راه‌حلی مسئله‌ساز و بغرنج است. چنین راه‌حلی نتایجی مترقی را فرض دارد در حالی که هیچ‌یک از آنها قریب‌الوقوع به نظر نمی‌رسند». ضدیت ژیزک با انقلاب چیز جدیدی نیست. در واقع، به خاطر زبردستی وی در بافتن انگاره‌های ضد انقلابی است که مجله فارین پالیسی (بازوی وزارت امور خارجه دولت آمریکا) در سال ۲۰۱۲ او را در فهرست «۱۰۰ متفکر برتر جهانی» قرار داد-- در کنار، «روشنفکران برتر» دیگر مانند دیک چنی، رجب طیب اردوغان، بنیامین نتانیاهو و... فارین پالیسی می‌گوید او را به خاطر این ایده انتخاب کرده است: «انقلاب بزرگی که چپ در انتظار آن است، هرگز نخواهد آمد».<sup>۶</sup>

## ژیزک: دلقک دربار سرمایه داری

ژیزک که عنوان «یکی از برجسته‌ترین روشنفکران جهان معاصر» را یدک می‌کشد در واقع یک شارلاتان و «دلقک دربار سرمایه داری»<sup>۷</sup> است. به قول گابریل راکهیل ایده‌های برجسته این «روشنفکر شهیر جهان معاصر» کم نیستند. مثلاً اینکه کمونیسم قرن بیستم و به ویژه «استالینیسم»، «شاید بدترین فاجعه ایدئولوژیک، سیاسی، اخلاقی، اجتماعی و ... در تاریخ بشر و حتی بدتر از نازیسم» است.<sup>۸</sup> ژیزک از آن دسته روشنفکران ناراضی بلوک شرق (کشورهای اروپای شرقی تحت سرکردگی سوسیال امپریالیسم شوروی تا قبل از فروپاشی آن در سال ۱۹۸۹-۱۹۹۰) بود که خدمات مهمی به امپریالیست‌های غربی در «سفید شویی» هیتلر و هولوکاست کردند و روش بنیادین شان در انجام این کار، یکسان سازی رژیم نازی آلمان با شوروی سوسیالیستی سابق (۱۹۱۷-۱۹۵۶) به ویژه دوران استالین بود. برخی، با اختراع انگاره «تمامیت خواهی» (توتالیتریسم) این کار را کردند<sup>۹</sup> و برخی دیگر مانند ژیزک، با ایجاد مخلوطی ابزارگرایی از انگاره «تمامیت خواهی» و «مارکسیسم». ژیزک در تطهیر نازیسم تا آن جا می‌رود که می‌گوید، نازیسم به اندازه کمونیسم «رادیکال» عمل نکرد و اضافه می‌کند، «مشکل هیتلر این بود که به اندازه کافی خشونت نکرد»<sup>۱۰</sup> معلوم نیست از دید ژیزک چه حد، «کافی» محسوب می‌شود! ژیزک همیشه خزعلاتی را که قلم به مزدان «نظم و قانون» در آمریکا و اروپا علیه کمونیسم و تجربه کشورهای سوسیالیستی قرن بیستم جعل کرده‌اند، تکرار کرده است. مثلاً می‌گوید مائو یک تصمیم‌گیری بیرحمانه برای گرسنگی دادن به ده‌ها میلیون نفر کرد. (همانجا).<sup>۱۱</sup> ژیزک از این که خود را «اروپا محورگرا» بخواند شرمی به خود راه نمی‌دهد. او با تبختر عجیبی اعلام می‌کند، اروپا از نظر سیاسی، اخلاقی و فکری برتر از سایر مناطق سیاره زمین است و مخالف آمدن پناهندگان از آفریقا و آسیا به اروپا است زیرا آنها «با مفاهیم اروپای غربی در مورد حقوق بشر ناسازگارند»<sup>۱۲</sup> و در مورد جنگ اوکراین که در واقع جنگ میان امپریالیسم روسیه و کشورهای امپریالیستی غرب است، به شدت از دخالت ناتو حمایت می‌کند و حتی به جنایتکاران جنگی چون کسینجر و جناح‌هایی از طبقات حاکمه کشورهای اروپایی که نسبت به گسترش جنگ در اوکراین هشدار می‌دهند، می‌گوید: پاسیو نباشید! متحد ماندن اروپا نیازمند دخالت قدرتمند ناتو در این جنگ است.<sup>۱۳</sup>

حرف‌های ژیزک در میان بنیادگرایان اسلامی حاکم در ایران هم طرفدار دارد، چون حرف‌های هم ضد رقبای سنی این اسلام‌گرایان است و هم ضد کمونیست‌ها. وی در مصاحبه با روزنامه «شرق» در مورد «اقبال یافتن راست افراطی در اروپا» می‌گوید، «دهشت هیتلر و اردوگاه‌های مرگش مشابه دهشت بلشویک‌هاست، القاعده ادامه راه حزب لنین است».<sup>۱۴</sup> این دروغ‌ها و رویکرد «پروکروستی»<sup>۱۵</sup> ژیزک به تاریخ به کنار، اما معمای حمله او به «چپ» از یک طرف و دعوت به «چپ رادیکال» بودن چیست؟ ژیزک در همان مصاحبه می‌گوید: «تنها چپی رادیکال

<sup>۶</sup> رجوع کنید به گابریل راکهیل در نقد ژیزک منبع: کانترپانچ و مانثلی ریویو.

Gabriel Rockhill, Capitalism's court jester: Slavoj Žižek

CounterPunch, January 2, 2023 by

عنوان به جایی که گابریل راکهیل، فیلسوف فرانسوی-آمریکایی برای ژیزک انتخاب کرده

<sup>۸</sup>BBC show "Hard Talk", November 4, 2009

Slavoj Žižek. Did Somebody Say Totalitarianism? Five Interventions in the (Mis)use of a Notion (London: Verso, ۲۰۰۱), ۱۲۷-۱۲۹.

مثلاً رجوع کنید به «تمامیت خواهی» نوشته هانا آرنست و آگنس هلر از «مکتب بوداپست». شرحی از اینها را در فصل ۶ از کتاب «دموکراسی: آیا به بهتر از آن نمی‌توان دست

یافت» نوشته باب آواکیان. ۱۹۸۴

Chap 6, page 167 and 204 ?Bob Avakian, Democracy: Can't we do better than that

<sup>۱۰</sup>Slavoj Žižek, In Defense of Lost Causes (London: Verso, 2009), 151

<sup>۱۱</sup>Domenico Losurdo, Western Marxism

<sup>۱۲</sup>Thomas Moller-Nielsen. "What Is Žižek For?" Current Affairs, Sept/Oct 2019

<sup>۱۳</sup>Slavoj Žižek Pacifism Is the Wrong Response to the War in Ukraine. The Guardian June 21, 2022

<sup>۱۴</sup>گفتگو با اسلاوی ژیزک: خیزش فاشیسم یعنی شکست چپ. ویژه نامه نوروزی شرق ۱۳۹۸ (fardanews.com)

<sup>۱۵</sup>در اسطوره‌های یونان، راهزنی که قربانیان خود را به طرز وحشتناکی می‌کشت.



می‌تواند آنچه را در میراث لیبرال هنوز ارزشمند است، حفظ کند» (همانجا). ژیتک و همه طرفداران انگاره بی پایه «توتالیتراریسم» (تمامیت خواهی)، به کسانی که ضد سرمایه‌داری هستند می‌گویند «چپ» اما معتقدند که چپ بودن «به‌اندازه کافی رادیکال» نیست. در مواجهه با این نوع طبقه بندی و ارزش گذاری، ممکنست فکر کنید، اینها معتقدند ضدیت با سرمایه‌داری را باید به مبارزه برای سرنگون کردن سرمایه‌داری ارتقاء داد تا «به‌اندازه کافی رادیکال» باشد. اما، به طرز طنزآمیزی، مساله برعکس است! آن‌ها، «چپ رادیکال» را چپی می‌دانند که بتواند چارچوبه سرمایه‌داری و شکل حاکمیت دموکراسی آن را از طریق دور کردن سرمایه‌داری از «افراط هایش»، حفظ کند و به قول ژیتک، سرمایه‌داری را «از دست خودش نجات دهد». زیرا، هراس شان از آن است که «افراط‌های» سرمایه‌داری سبب نابود شدن آن شود. مشخصاً امروزه ژیتک معتقد است که، برای مقابله با عروج فاشیسم، تکلیف «چپ رادیکال» حمایت تمام‌قد از دموکراسی لیبرال و «مهد» آن یعنی کشورهای سرمایه‌داری امپریالیستی «غرب» به ویژه اروپا است.

هرچند مدیای جهان، به غلط و تا حد زیادی موزیانه، ژیتک را به عنوان «مارکسیست» معرفی می‌کند اما همین شرح مختصر نشان می‌دهد که او عمیقاً وفادار به «نظم و قانون» حاکم در جهان سرمایه‌داری و متعهد به دفاع ایدئولوژیک و سیاسی از آن است. وی حتا از روشنفکران لیبرالی که در مقابل «نظم و قانون» حاکم با اکثریت مردم جهان همدلی دارند، فرسنگ‌ها دور است. در زیر، نمونه زنده ای از برخورد این «مارکسیست برجسته» با حزب ما و جریان کمونیسم نوین و باب آواکیان را بخوانید.

## یک اجرای عوامفریبانه دیگر توسط اسلاوی ژیتک

ریموند لوتا. ۱۳ آوریل ۲۰۲۰

اجرای از اسلاوی ژیتک در اینترنت می‌چرخد که نیازمند اظهار نظر و ردیه ای کوتاه است. او در این نمایش، عوامفریبی را با ناصداقتی ترکیب می‌کند تا به کمونیسم و کمونیسم نوین باب آواکیان حمله کند.

در جلسه ای که ژیتک حرف می‌زد، یک زن انقلابی ایرانی، به عنوان هوادار کمونیسم نوین باب آواکیان، از میان جمعیت اظهار نظر می‌کند. او به ضرورت و اهمیت مناظره ای که قرار بود من {ریموند لوتا} با ژیتک در مورد این موضوع و تاریخ و چشم‌انداز انقلاب کمونیستی در جهان امروز داشته باشیم اشاره کرد - مناظره ای که ژیتک به خاطر بیماری به تعویق انداخت اما هنوز از برنامه ریزی مجدد برای این مناظره طفره می‌رود.

در حرف‌های رفت و برگشتی میان ژیتک و او که از میان جمعیت حرف می‌زد می‌شنویم که وی در مقابل فراخوان «یک رژیم دموکراتیک بازتر» توسط ژیتک می‌گوید ایران به یک انقلاب کمونیستی واقعی نیاز دارد که توسط کمونیسم نوین هدایت شود. در مقابل، ژیتک با تفرعن و تحقیر مویه می‌کند که: «... این برای من خیلی انتزاعی است ... آیا تولید را اجتماعی خواهید کرد و خود مدیریتی ... چه خواهید کرد؟ نه، به من نگو که ما یک انقلاب واقعی می‌خواهیم. فقط یک اشاره به من بده. آیا دولت را ملغا خواهید کرد؟ چی؟ چی؟»

اینجا ژیتک را می‌بینیم در جایگاه مخصوص با آن سبک ریاکارانه اش. ژیتک در همین تبادلات اعتراف کرد که با آثار باب آواکیان «آشناست» و با «افراد آواکیان» مناظره کرده است. در این صورت، شرم بر او که بر مبنای مستندات و آثار محتوادر به این سوالات پاسخ نمی‌دهد. او می‌توانست مردم را به این آثار رجوع دهد و از مناظره بر سر محتوا استقبال کند.

برای شروع رجوع می‌دهم به قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین در آمریکای شمالی به قلم باب آواکیان. این سند اصول راهنما، سیاست‌های کلیدی، مکانیسم‌های نهادینه ای را پیش می‌گذارد که با استفاده از آن‌ها دولت نوین، جامعه و اقتصادی که پس از سرنگونی سیستم کهنه برقرار خواهد شد فعالیت خواهد کرد. و الگوی قانون اساسی ای که توسط رفقای حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست) نوشته شده، قانون اساسی تالیف شده توسط باب آواکیان است اما همان اصول پایه ای را در شرایط خاص ایران به کار برده است.

در واقع، در قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین در آمریکا شمالی، ماده چهارم: اقتصاد و توسعه اقتصادی در جمهوری سوسیالیستی نوین در آمریکای شمالی (از جمله بخش ۵ آن: سیستم مالکیت دولتی - همگانی شالوده و اساس اقتصاد نوین سوسیالیستی است) و اصول و سیاست‌های راهنما را جلو گذاشته و به طور کنکرت دقیقاً به همین سوال‌ها جواب می‌دهد. این قانون اساسی یک طرح مشخص و چشم‌انداز برای جامعه ای بنیاداً متفاوت است و گذاری است به جهان کمونیستی.

رفیق زن از میان حضار، به درستی نظر مدعوین را به این اثر و آثار دیگر جلب می‌کند. اما، ژیتک حاضر نیست گوش بدهد. آنچه ژیتک را آشفته خاطر می‌کند «انتزاع» نیست بلکه گزینه و بدیل معتبر برای این دنیای خوفناک است که با یک انقلاب واقعی کمونیستی محقق می‌شود. به جای این، در حالی که وانمود می‌کند «رادیکال» است، در اظهار نظرهایش برنی سندرز را ... به خاطر این که «به طور موثر مردم را به حرکت درآورده و بسیج کرده» ستایش می‌کند و به این ترتیب، از سوال «برای چه» و «برای چه فرجامی» فرار کرده و آن را حذف می‌کند و از تغییرات درون نظام سرمایه‌داری امپریالیستی و فرآیندهای سیاسی جاری آن حمایت می‌کند.

اسلاوی ژیتک مدتهاست ژست این را می‌گیرد که با وجود داشتن افکار رادیکال به درگیری انتقادی با کمونیسم می‌پردازد. اما در واقعیت او یک ضد کمونیست بدبین است که عبا رادیکال به تن کرده. او همیشه مثل گوسفندی که در لباس گرگ است، آماده تسلیم شدن در برابر امپریالیسم است. من قبلاً هم در این مورد نوشته ام. از جمله هنگامی که با استدلال این که ترامپ مزاحمی است که نظم مستقر را برهم می‌زند از این فاشیست در سال ۲۰۱۶ حمایت کرد.

## کار با روشنفکران و جدا کردن آنان از بورژوازی

متن زیر با استفاده از ضمیمه گزارش پلنوم یازدهم کمیته مرکزی در تاریخ ۱۳۹۸ تهیه شده است

کار با روشنفکران و بیرون کشیدن آنان از چارچوبه‌های فکری و عملی سیستم بورژوازی و جلب شان به انقلاب کمونیستی، بر مبنای ضرورت رهایی بشریت، عنصر فوق العاده مهم و حتا تعیین کننده ای در باز کردن راه انقلاب است. به ویژه در مقطع کنونی از تحولات جهان که کل بشریت بر سر دوراهی، با دو امکان ایستاده است: **آینده ای وحشتناک تر یا حقیقتا رهایی بخش!** (رجوع کنید به مقاله ای با همین عنوان، توسط باب آواکیان، در سایت cpimlm.org). مقایسه وضعیت «بر سر دو راهی» با شرایط جنبش کمونیستی بین المللی که عملا و تقریبا نابود شده و واقعا «کمونیسم به مویی بند است»، اضطرار این مسئله را بیشتر می کند.

انقلاب همیشه نیاز به جذب عده ای روشنفکر دارد اما در حال حاضر نداشتن قشری از روشنفکران تبدیل به معضلی حاد برای جنبش کمونیستی شده است. **در واقع یکی از ویژگی‌های اوضاع است.** روشنفکران مهم هستند چون نقش تئوری را می فهمند و برای رهبری توده‌ها و هر جنبشی باید عده ای از آن‌ها در جبهه انقلاب باشند. اما از طرف دیگر، آنها همواره پر از اشکال هستند و تغییر شیوه تفکرشان، عوض شدن تئوری‌های مرجع شان، و خط سیاسی و ارزش‌های شان مهم است. زیرا، توده‌های مردم واقعا نیاز دارند که بخش مهمی از روشنفکران به جانب‌داری آنان و انقلاب برخیزند و دست از جانب‌داری از بورژوازی و نهادهایش بکشند. برای ایجاد چنین تحولی باید کوشش کرد و این کوشش را باید بر مبنای **کمونیسم نوین** پیش برد. زیرا، تنها علم انقلاب، کمونیسم نوین است و این تنها جواب به دنیایی است که مدارش بر له کردن میلیاردها انسان می چرخد و نه تنها جواب‌های استراتژیک برای انقلاب بلکه تحلیل‌های درست و عمیق از وضع کنونی و چگونگی پیشبرد استراتژی انقلاب در هر مقطع معین را تولید کرده است.

پس لازم است که کمونیسم نوین تبدیل به نیرویی مهم در میان روشنفکرانی شود که متوجه اوضاع خطیر بوده و به دنبال راه حل هستند.

کار در این عرصه بسیار مشکل است و سختی کار دو علت مهم دارد. یکم، روشنفکران بر مبنای موضع طبقاتی شان، وسط طبقه بورژوازی و طبقه پرولتاریا قرار دارند. جایگاه مادی شان در جامعه چنین است. این جایگاه مادی، بر افق و شیوه تفکر و افکارشان تاثیر می گذارد. دوم، در چهل سال گذشته، عرصه روشنفکری، منجلا ب تولید افکار ضد علمی و ارتجاعی و ضد کمونیستی و در بهترین حالت رفرمیستی نه فقط در ایران بلکه در کل جهان بوده است. حتا قشر نازکی از روشنفکران که ضد سیستم سرمایه داری هستند، غرق در انواع اپیستمولوژی‌های ضد علمی می باشند و این اپیستمولوژی‌ها ذهنیت شان را در اختیار گرفته و آنان را بیشتر به صف نظم موجود می راند و مانع از آن می شود که رهروان شورش آگاهانه سازمان یافته کمونیستی علیه وضع موجود شوند. این وضعیت، یک جنگ فکری با روشنفکران را در دستور کار قرار می دهد. زیرا بدون این جنگ فکری نمی توان، آنان را از چارچوبه‌های فکری و عملی نظم موجود بیرون کشید و در جانب‌داری شان تغییر جدی به وجود آورد و شکل گرفتن پولاریزاسیون متفاوتی را که مساعد به حال انقلاب کمونیستی و رهایی بشریت است، تسریع کرد. اکنون صف آراییی روشنفکری، به شدت به نفع سیستم حاکم است و دست نزدن به جنگ فکری ضروری، روشنفکران ضد سیستم را هم به موضع دفاعی و نتیجتا سازش با این وضع می راند.

برای کار با روشنفکران و همه اقشار دیگر، ما فعالین کمونیست انقلابی باید تئوری کمونیسم نوین را عمیقا درک کرده و با خلاقیت به کار ببریم. فقط در صورت درک عمیق و کاربرد زنده و فعال کمونیسم نوین، می توانیم دریچه‌های آگاهی را به روی مردم باز کنیم. اگر تئوری مان درست نباشد یا کم عمق باشد، یقینا فکرممان با تئوری‌های رایج در فضای جنبش سیاسی مخلوط می شود و برای خودمان و دیگران گنجی تولید می کند. به تولیدات فکری «روشنفکران مارکسیست» نگاه کنید که افکارشان، مجموعه ای مغشوش از جریان‌های فکری مختلف است. این‌ها هرگز نمی توانند کسی را مارکسیست کنند. برخی رفقا، در مواجهه با روشنفکران، از جنگ فکری علمی و زنده و قانع کننده پرهیز می کنند و سعی می کنند خودشان را با آنان «منطبق» کنند؛ به جای شکستن چارچوبه‌های فکری بورژوایی (هرچند مزین شده با صفات مارکسیستی و به اصطلاح رادیکال) خودشان وارد قفس خرده بورژوایی (که در نهایت همان قفس بورژوایی است) می شوند.

ریموند لوتا در جلسه ای در باره این موضوع، می گوید: «بگذارید یک مثال بزنم از کار در عرصه روشنفکری. در این جا می خواهم از مقاله «دو هرم» (2 pyramids) نقل قول کنم. روشنفکران مهم، در فضایی قرار دارند که از رنج‌های توده‌های مردم بسیار جداست. بنابراین، وقتی با آنها وارد رابطه گفتگوی فکری یا همکاری عملی در رابطه با مبارزه ای مشخص می شوید گفتگو با آنها در آن فضای بالا جریان پیدا می کند. همیشه همین طور است. چون، بخشی از جامعه است که به لحاظ فکری بسیار غنی است. اکسیژن زیادی دارد و وقتی ما در آن «بالا» با آنها وارد گفتگو می شویم، خیلی راحت می توانیم فراموش کنیم که ما کی هستیم و ضرورت وجودی ما به عنوان کمونیست انقلابی چیست. باب آواکیان می گوید، ما همیشه باید خودمان را متکی کنیم بر «برای که و برای چه؟»: برای توده‌های تحت ستم و اکثریت توده‌های کره زمین و برای حل تضاد اساسی این عصر. ما بر اساسی علمی، منافع بنیادین بشریت را نمایندگی می کنیم و می فهمیم معضلی که مقابل بشریت است چیست و راه حل آن کدام است. پس، مسئولیت رهبری مردم را در جنگ برای انقلاب بر عهده می گیریم و این راه حلی عاجل است. این راه حل را سنتز نوین کمونیسم روشن تر و تیزتر و صحیح تر از همیشه بیان کرده است. ما در تمام عرصه‌های فعالیت مان، فقط همین را نمایندگی

می کنیم و نه هیچ چیز دیگر را. ما نماینده منافع توده ها هستیم. در عرصه روشنفکری هم مانند عرصه های دیگر، ما با این تضاد روبرو هستیم که آواکیان به آن پرداخته و می گوید: از یک طرف، به ظاهر افق انقلاب هیچوقت تا این اندازه دور و غیر ممکن نبوده است؛ اما از طرف دیگر، در زیربنای جامعه، نیاز به انقلاب هیچ وقت تا این اندازه عظیم نبوده است. ما باید خود را بر روی جنبه دوم متکی کنیم.

اما بحث در آن «فضای بالا» که خیلی ممتاز و جدا است از این اولی (دور و غیرممکن بودن) شروع می شود. این امر روی کسانی که در آن عرصه فعالیت می کنند اثر می گذارد. از یک طرف آن بالا هستی و از طرف دیگر در آن بالا تحت محاصره جمع بندی های حاکم در این عرصه در مورد پروژه کمونیسم هستی که شکل «اجماع» در مورد کمونیسم را به خود گرفته است. و روی شما این کشش هست که شروع کنید به یافتن وجه اشتراک با آن ها. یعنی شروع می کنید به «ملاقات با آنها در میانه راه». آن چه را مشترک است پیدا می کنید و سعی می کنید در همان مسیر، رادیکال ترین روشنفکران را پیدا کنید. یعنی در چارچوب گفتمان کنونی و وضع موجود، رادیکال ترین گوشه را پیدا کنید. اینجاست که حلقه ارتباطی آنان را با «برای که و برای چه» پاره می کنید و بیشتر و بیشتر تلاش می کنید معیارها و مشغله های آنان را برآورده کنید. مثال کنکرت در این مورد بزنم. مثلا، نزد برخی روشنفکران می روید که با آنها در مورد قانون اساسی برای جمهوری سوسیالیستی نوین بحث کنید. اما برای جذاب کردن این قانون اساسی، طوری آن را بسته بندی می کنید که خوشایندشان باشد. مثلا می گوید، «شما در جامعه سوسیالیستی نوین، دموکراسی و حقوق تان را خواهید داشت و جامعه ای بسیار زنده خواهیم داشت» و غیره. همه چیز را می گوید اما حرفی از این که دولت سوسیالیستی هم شکلی از دیکتاتوری طبقاتی است و دیکتاتوری پرولتاریا است و در آن حزب کمونیست نقش رهبری کننده دارد به میان نمی کشید. واقعیت حاکم را که دیکتاتوری بورژوازی است به میان نمی کشید و مقایسه نمی کنید. نمی گوید چرا برای طی مسیر رهایی بشریت اینها (دولت دیکتاتوری پرولتاریا و نقش رهبری کننده حزب کمونیست) در عین حال که متناقض اند اما ضروری اند. این جا از «برای که و چه» جدا می شوید. روشنفکران خرده بورژوا توهمات خودشان را در مورد دموکراسی بورژوایی و امکان ناب کردن آن را دارند و این توهمات ریشه در واقعیت دیکتاتوری بورژوازی و سلطه امپریالیستی سرمایه داری بر جهان دارند. و شما شروع به «مواجهه دُمبریده» با این افکار و توهمات می کنید و تفاوتها را نادیده می گیرید و سعی می کنید مشغله ها و معیارها و توهمات آن ها را درونی کنید. شروع می کنید به درونی کردن معیارهای آن ها. یعنی، شما طوری عمل می کنید که انگار نه انگار از بیرون آن دغدغه ها و معیارها و توهماتشان برای کار به میان آنها رفته آید. یک هو این طور می شود که رفقای ما شبیه آن ها شده اند و گویی خودشان از درون آن عرصه ها و مشغله های آن ها می آیند. به این ترتیب قانون اساسی ما تبدیل می شود به مدلی برای دموکراسی رادیکال و «چهار کلیت» (۱) تبدیل می شود به یک چشم انداز اتوپیایی. اینجاست که دستورالعمل ها می آیند وسط: آهان ما این سیاستها را داریم که به این دغدغه شما جواب می دهد! به این ترتیب رویکرد «ملاقات آدمها در میانه راه» جا باز می کند.

ما در سوسیالیسم هم با این تضاد روبرو خواهیم بود. زیرا، با وجود آن که کمونیسم در دوره گذار سوسیالیستی، به نفع بشریت است اما همه آن را نمی خواهند! این تضاد مهمی است. رویکردمان به این تضاد چه خواهد بود؟ ما باید با اینها به لحاظ فکری مبارزه کنیم و دو چارچوب را به طور زنده تشریح کرده و جلوییشان بگذاریم: جامعه بورژوایی و کمونیسم. و بشریت نیاز دارد به کجا برود و امکانش را دارد که برود؟ از بین بردن «چهار کلیت» خیال پردازی نیست. بلکه به طور علمی تعیین شده است. و روش ما در به دست آوردن آن دارای انسجام علمی است. اینها را باب آواکیان در کتاب کمونیسم نوین بحث می کند. در دیالوگ باب آواکیان و کورنل وست هر دو نقش معینی را بازی می کنند. اما آواکیان، پروسه ای را که در حال گشایش است رهبری می کند. یعنی درگیر شدن در بحثی که دهها میلیون نفر در آن درگیر هستند در دورانی که در جامعه آمریکا تضادها حاد می شوند و مذهب در میان توده ها نفوذ زیادی دارد. او اینکار را با نقدهایی از انجیل انجام می دهد و بعد به نظرهای یک استاد الاهیات که مترقی است می پردازد (جیمز کون) و می گوید، در نزد وی چه نکات مثبتی هست اما جهان بینی اش چه اشکالات بزرگی دارد. روشن است که آواکیان، آماده است که این جدل را تیزتر کند اما بر پایه رویکرد علمی همه جانبه. این متفاوت بودن خوب است. زنده باد تفاوت! نباید با کسانی که وارد دیالوگ می شوید، قاطی شده و بخشی از بستر آن ها شوید. ما داریم این پروسه را به سوی کسب قدرت شالوده ریزی می کنیم -- به سمت جامعه نوین کمونیستی. برای همین چارچوب بحثها را باید تعیین کنیم. خط غلط در مورد ضرورت و آزادی به این نتیجه می رسد که نمی توانیم چارچوبها را تعیین کنیم. زیرا همه ضد کمونیست هستند و کسی به ما گوش نخواهد داد و از این عرصه بیرون رانده خواهیم شد و آن ها ما را دعوت می کنند و می گویند بیایید وارد این چارچوب بشوید و به شما هم یک صندلی خواهیم داد. این یک کشش ایجاد می کند. ما در این قلمروها باید به خودمان به شکل رهبران جامعه کمونیستی نگاه کنیم و وقتی آن جا هستیم باید تفاوت را نشان دهیم. چون تفاوت وجود دارد. باید بجنگیم که وفاداری بخشی از آن روشنفکران را به سوی جامعه کمونیستی آینده جذب کنیم و برای این کار باید چارچوب آن ها را به چالش بگیریم. « (لوتا. ۲۰۱۶)

۱- «چهار کلیت» راهنمایی است که مارکس برای رسیدن به جامعه کمونیستی تعیین کرد: محو تمایزات طبقاتی، محو روابط تولیدی که این تمایزات را تولید می کنند، محو تمایزات اجتماعی که از این روابط تولیدی بر می خیزند و به آن خدمت می کنند، محو تمام افکار کهنه ای که مربوط به این تمایزات طبقاتی و اجتماعی اند.

# کمونیسم نوین و رهایی زنان

بخش پنجم: مسئله ستم بر زن

## واقعیت کمونیسم چیست؟

مبارزه برای رهایی کامل زنان بخشی سرنوشت ساز از «آخرین انقلاب» خواهد بود - باب آواکیان

در چهار بخش قبل در رابطه با کمونیسم و مسئله ستم بر زن، به عناوین زیر پرداختیم: ۱- فرودستی زنان در تاریخی هزاران ساله (آتش شماره ۱۳۶) ۲- چرا فرودستی زنان به نقش دولت گره خورده است؟ (آتش شماره ۱۳۷) ۳- تجربه شوروی سوسیالیستی: جهش‌های درخشان در رهایی زنان و عقب‌گردهای اسفناک (آتش شماره ۱۳۸) و ۴- تجربه چین سوسیالیستی در رهایی زنان (آتش شماره ۱۴۰)

اکنون به تکاملات سنتز نوین کمونیسم (کمونیسم نوین) که باب آواکیان معمار آن است می‌پردازیم.

مهمترین چالش در مورد «مسئله زنان» را می‌توان در یک سوال پایه ای که باب آواکیان طرح می‌کند یافت: «آیا این سیستم {سیستم سرمایه داری} می‌تواند ستم بر زنان را از بین ببرد و یا بدون ستم بر زنان به پیش رود؟»<sup>۱</sup> اکثر نظریه پردازان یا صاحب نظران مسئله زنان (حتا کسانی که خود را مارکسیست می‌دانند) این سوال پایه ای را حتا طرح نمی‌کنند چه برسد به آنکه به آن، با رویکرد علمی ماتریالیسم دیالکتیکی پاسخ دهند. انبوهی نوشته تولید می‌کنند، بدون آنکه ربطی به درک شرایط ضروری برای رهایی کامل زنان داشته باشند. زیرا در این صورت، به نقطه ای می‌رسند که اغلب نمی‌خواهند به آن برسند: ضرورت انقلاب کمونیستی!

آواکیان می‌نویسد: «افراد مختلف، انبوهی از تئوری‌ها را در مورد این که چطور می‌شود تحت حاکمیت همین سیستم از شر انواع و اقسام ستم‌ها خلاص شد، تولید کرده‌اند. و ما می‌دانیم این کار ممکن نیست. ولی به خاطر توده‌های مردم، باید بتوانیم به این سوالات جواب بدهیم. اگر می‌خواهیم مردم را به چیزی که نیاز دارند در مورد دنیا بدانند مسلح کنیم تا بتوانند مطابق آن عمل کنند، بهتر است فعالیت مان شالوده و پایه و اساسی داشته باشد. ...

چرا در آن مقاله نوشته بودم پایه ای ترین سوال این است که در پرداختن به هر معضل اجتماعی (از جمله ستم بر زنان) باید پرسید: در چارچوب کدام شیوه تولیدی؟ ... دلیل این که در آن مقاله گفتم در چارچوب شیوه تولیدی باید به معضلات اجتماعی پرداخت ... این است که واقعا هر کاری در جامعه انجام می‌دهید توسط سیستم اقتصادی که در واقع همان شیوه تولیدی است شکل می‌گیرد و نهایتا مشروط به آن است. ... من بر مبنای علمی کاملاً قانع شده‌ام که تحت حاکمیت این سیستم نمی‌توان از ستم بر زن خلاص شد.» (همانجا)

آواکیان در جای دیگر می‌نویسد: «سرمایه‌داری زنان را رها نکرده و نمی‌تواند رها کند. سرمایه‌داری صرفاً اشکال ستم بر زنان را تغییر داده است. سرمایه‌داری به زنان اجازه می‌دهد تا مانند مردان، به مثابه عناصر منفرد خود را ببینند. سرمایه داری، به این ترتیب، ماهیت ساختاری ستم بر زنان را پنهان و این واقعیت را مخدوش می‌کند که انقیاد زنان و دیگر ستم دیدگان، مربوط به یک سیستم است و ستمی سیستمیک می‌باشد {در حیات کل سیستم نقش اساسی دارد}. مبارزه برای برابری زنان یک بخش مطلقاً اساسی از رها شدن زنان است اما در خود و برای خود، به اندازه کافی رادیکال نیست. اگر مبارزه برای برابری، محدود به افق‌های تنگ جهان سرمایه‌داری شود و اگر نظام سرمایه‌داری دست نخورده باقی بماند، زنان در «بهترین حالت» می‌توانند "صاحب" خود به عنوان کالا شوند یا کنترل دیگران را هم به دست آورند، و در نتیجه با آنها هم مثل کالا رفتار کنند. اما، هرگز نمی‌توانند از قفس تنگ و محدود کننده ساختار استثمارگرانه خلاصی یابند.» (باب آواکیان)

هنگامی که این درک پایه ای که سرمایه‌داری زنان را رها نکرده و نمی‌تواند رها کند، محرز شود، مساله «بدیل» و این سوال وسط می‌آید: پس در چه نوع سیستم اقتصادی- اجتماعی زنان از ستم مرد/پدرسالاری رها خواهند شد؟ تجربه انقلاب‌های کمونیستی قرن بیستم و استقرار کشورهای سوسیالیستی در شوروی (۱۹۱۷-۱۹۵۶) و چین (۱۹۴۹-۱۹۷۶) چه چیزی را نشان می‌دهد؟ و آیا همان را باید تکرار کرد یا به ورای آنها رفت و چگونه؟ پاسخ اینها را کمونیسم نوین داده است.

بررسی نقادانه تجربه انقلاب‌های کمونیستی و استقرار کشورهای سوسیالیستی در قرن بیستم، نقش مهمی در سنتز نوین کمونیسم توسط باب آواکیان داشته است. سنتزی که در عین تداوم علم کمونیسم و پراتیک جنبش کمونیستی از زمان مارکس، گسست‌های مهمی نیز

1 Bob Avakian, "Can this System Do Away With, or Do Without, the Oppression of Women?—A Fundamental Question, a Scientific Approach to the Answer," Revolution #398, August 3, 2015. Available at revcom.us and also included in Break ALL the Chains! Bob Avakian on the Emancipation of Women and the Communist Revolution (RCP Publications, 2014).



از تئوری و پراتیک آن می‌کند. باب آواکیان، در مورد مهمترین کارش که موجب تکامل علم کمونیسم به کمونیسم نوین شده است می‌گوید: «سنتز نوین کمونیسم حل کیفی یک تضاد حیاتی در کمونیسم را نمایندگی و تجسم می‌کند. این تضاد از ابتدای تکامل کمونیسم در آن وجود داشت: تضادی میان روش و رویکرد اساساً علمی کمونیسم و جوانبی از آن که در مغایرت با این اساس علمی بوده است.»

آواکیان، روش و رویکرد علمی کمونیسم نوین را در مورد مساله زنان و ارتباط رهایی زنان از نظام مرد/پدرسالاری با انقلاب کمونیستی برای ریشه کن کردن شیوه تولید سرمایه‌داری که در سرچشمه این ستم و ستم‌های دیگر قرار دارد، به طور سیستماتیک به کار برده است. در زیر، از زبان خود وی به جمع‌بندی هایش از اشکالات جنبش کمونیستی بین‌المللی که موانعی در راه تحقق «چهار کلیت»<sup>۲</sup> بوده‌اند، می‌پردازیم. تمام این جمع‌بندی در جزوه «سنتز نوین کمونیسم و رهایی زنان» در وبسایت cpimlm.org در دسترس می‌باشد.

### جنبش کمونیستی، جامعه سوسیالیستی و رهایی زنان - یک بازبینی نقادانه

جنبش کمونیستی، برخی تحلیل‌های بسیار اساسی در مورد ستم بر زنان و مبارزه برای رهایی زنان انجام داد. این را باید گفت و به رسمیت شناخت. اثر انگلس به نام «منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت» یک اثر تعیین کننده در این زمینه است. ... اما در همان حال و در اختلاط با این امر، در جنبش کمونیستی از همان ابتدای امر جریان‌های اکونومیستی، ناسیونالیستی و دیدگاه‌ها و ارزش‌های پدرسالارانه و سنتی در رابطه با زنان موجود بود. این امر در اتحاد شوروی و در دوره ای که یک کشور سوسیالیستی بود، تبارزی حاد داشت. ... در اتحاد شوروی در دوران سوسیالیسم (از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ تا اواسط دهه ۱۹۵۰ زمانی که سرمایه‌داری احیاء شد) تحولات حقیقتاً بزرگی به وقوع پیوست که موقعیت زنان را کیفیتاً در جهت مثبت تغییر داد و بر نابرابری‌های ریشه دار میان زن و مرد ضربات مهمی زد. ... نقش‌های جنسیتی سنتی زنان، در فرهنگ توده ای و همچنین در سیاست‌های رسمی به چالش گرفته شدند. اما در این زمینه‌ها محدودیت‌ها و کمبودهای مهمی نیز بود و به ویژه پس از دهه ۱۹۲۰ نه تنها روابط و نقش‌های جنسیتی سنتی به طور ادامه دار به چالش گرفته نشدند بلکه در برخی جهات در این زمینه عقب نشینی نیز صورت گرفت. ... مثلاً، در دوره جنگ جهانی دوم و پس از آن چند بیانیه رسمی در اتحاد جماهیر شوروی منتشر شد. این بیانیه‌ها نه تنها تأکید می‌کردند که «حس مادری» و بچه دار شدن و بچه‌داری برای زنان یک امر «طبیعی» است بلکه وظیفه میهنی آنان است که این کار را بکنند. به این ترتیب، وظیفه آنان نسبت به مام میهن فرموله شد. ... در اتحاد شوروی و به طور کلی در جنبش کمونیستی بین‌المللی که تحت تأثیر و نفوذ زیاد اتحاد شوروی بود، امر مبارزه برای برابری زنان و چالش‌گری علیه نقش‌های جنسیتی سنتی زنان به طور فزاینده ای در تضاد قرار گرفت با رشد نگرش‌ها و قراردادهای پدرسالارانه سنتی و گرایش‌های اکونومیستی و ناسیونالیستی و توسط این گرایش‌ها کنار زده شد.

در چین، بی تردید پیشرفت‌های برجسته ای شد که به ورای تجربه شوروی رفت. از جمله در رابطه با نقش زنان در بسیاری از عرصه‌های جامعه. این امر در عرصه فرهنگ به طرز قدرتمندی تبارز پیدا کرد. به خصوص در دوران انقلاب فرهنگی و از طریق آن. به طور مثال در آثار نمونه‌آپرابی و باله و غیره. به چالش کشیدن نقش‌های جنسیتی سنتی در عرصه‌های گوناگون یکی از عناصر مسلم این تلاش‌ها بود.

با این وصف نفوذ اکونومیسم، ناسیونالیسم، پدرسالاری و دیدگاه‌ها و ارزش‌های سنتی در رابطه با نقش جنسیتی و به خصوص در رابطه با سکسوالیته زیاد بود. بگذارید این طور بگویم: ... آن مسایلی که جنبش رهایی زنان و به خصوص بخش‌های رادیکال‌تر آن جنبش در دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ در مورد سکسوالیته به خصوص سکسوالیته زنان طرح کردند و جواب‌هایی که دادند، از سوی رهبری حزب کمونیست چین با خوشامدگویی بزرگی مواجه نمی‌شد و نشد. ... در اوایل دهه ۱۹۷۰ هنگامی که از چین دیدن کردم، همراه با بسیاری دستاوردهای مثبت که توجه من را جلب کرد و به من الهام بخشید، این احساس هم به آدم دست می‌داد که در رابطه با سکسوالیته فضای سنگین و نوعی سرکوب موجود است. و زمانی که در یک پرسپکتیو بزرگتر به آن نگاه می‌کنم به نظر می‌آید که بخشی از یک گرایش تاریخی در جنبش کمونیستی بوده است و حزب کمونیست چین و انقلاب چین هم به طور واقعی از آن گسست نکرد. این چیزی نبود که در مقایسه با کل جنبش کمونیستی، منحصر به انقلاب چین یا نقطه ضعف خاص آن باشد.

تردید نیست که در این مورد باید بیشتر آموخت اما می‌توان گفت که برای کل جنبش کمونیستی و مشخصاً برای حزب ما و پیش از آن اتحادیه انقلابی (آریو) در رابطه با عرصه سکسوالیته، مساله همجنس‌گرایی تاریخاً نشانه ضعف جنبش کمونیستی و دولت‌های سوسیالیستی بوده است (از زمان انگلس که با آن حرف بدش همجنس‌گرایی را تحقیر کرد تا انقلاب چین). این مساله تا حد قابل توجه و به طور عام ضعف جنبش کمونیستی را در مورد مساله سکسوالیته در خود فشرده می‌کند و اینکه چگونه به طور مشخص این مساله مرتبط است با جایگاه زنان و مبارزه برای رهایی کامل زنان.

... تغییر موضع حزب ما در مورد همجنس‌گرایی تا حد زیادی نتیجه تکامل سنتز نوین، مشخصاً تکامل متد و رویکردی است که در سنتز نوین مجسم است. این موضع نمایانگر گسست از گرایش‌ها و ترندهای درون جنبش کمونیستی است که برای تئوری و جنبش رادیکال که کمونیسم

باید باشد، بسیار خفقان آور بوده‌اند. اما در واقع، این گسست صرفاً یک آغاز است که باید بر پایه آن بسازیم و بسیار جلوتر برویم - بر پایه یک

۲ «چهار کلیت» راهنمایی است که مارکس برای رسیدن به جامعه کمونیستی تعیین کرد: محو تمایزات طبقاتی، محو روابط تولیدی که این تمایزات را تولید می‌کنند، محو تمایزات اجتماعی که از این روابط تولیدی بر می‌خیزند و به آن خدمت می‌کنند، محو تمام افکار کهنه‌ای که مربوط به این تمایزات طبقاتی و اجتماعی‌اند.

رویکرد علمی و سنتز علمی آن چه قبلا به عنوان تئوریک و تجربی به آن اشاره کردم.

در همان حال، مبارزه علیه ستم بر زن، مبارزه کردن برای محو نهایی و کامل این ستم در هر شکلی در وحله اول یک بخش حیاتی از انقلاب کردن است و بدون آن هیچ انقلابی و مسلما انقلاب کمونیستی ممکن نیست. نقطه عزیمت ما باید این باشد و آن را در دست بگیریم: ساختن جنبشی بسیار قدرتمند برای انقلاب به سوی اولین جهش عظیم در کسب قدرت، ... و ایجاد یک دولت انقلابی طراز نوین، توانمند کردن مردم برای اینکه به واقع یک جامعه نوین آزاد از استثمار و ستم را بسازند. در پرتو این، نیاز فوری و عاجل هست که در عرصه تئوری، تحلیل و سنتز کار بیشتری انجام دهیم و درک خود را در زمینه ستم بر زن و رهایی زنان عمیق تر کنیم؛ با اتکاء به کاری که انجام شده است حرکت و پیشروی کنیم تا در مورد منشاء ستم بر زن اما همچنین در مورد شکل‌های مشخصی که این ستم امروزه به خود می‌گیرد و شالوده‌های مادی و دینامیک‌های زیربنایی آن دانش بیشتری کسب کنیم - و تمرکز همه اینها بر روی درک شرایط ضروری برای رهایی کامل زنان و نقش مبارزه حول این تضاد به مثابه جبهه ای محوری و تعیین کننده در کل مبارزه برای جهان کمونیستی و رهایی نوع بشر به طور کلی از کلیه شکاف‌های ستم گرانه باشد.

...

در اینجا می‌خواهم برگردم به کتاب از گام‌های ابتدایی تا جهش‌های آتی<sup>۳</sup> (نوشته آردی اسکای بریک). این اثر بسیار مهم به شدت مورد غفلت قرار گرفته شده است. جمله موجز زیر چشم‌انداز تاریخی تکان دهنده ای را در رابطه با تکامل یک درک علمی از سرچشمه‌های ستم بر زن فراهم می‌کند: «حیرت انگیز است که در سراسر تاریخ مدون تا اواسط قرن نوزدهم چستی پایه‌های مادی جایگاه اجتماعی فرودست نیمی از نوع انسان حتا به عنوان یک سوال طرح نشد و تا آن زمان هیچ کس به آن به عنوان موضوعی که ارزش یک پژوهش جدی را دارد نگاه نکرد.» اسکای بریک در ادامه خاطر نشان می‌کند که مارکس و انگلس: «تعصبات اجتماعی زمان خود را برهم زدند و پافشاری کردند که جایگاه فرودست زن نه ربطی به عیب‌های ذاتی طبیعت جنس مونث دارد و نه به احکام الهی (یا «خصایل طبیعی») که چنین وضعی را دیکته کرده است. آنان تاکید کردند که ستم بر زن محصول و پیامد سازمان اجتماعی نوع بشر است که خصلت آن در هر جامعه مفروض توسط سطح خاص رشد نیروهای مولده و روابط تولیدی منطبق بر آن تعیین میشود.» (ص ۱۰۷)

این راهگشایی اولیه مارکسیسم بسیار عمیق بوده و دارای اهمیت فوق العاده است که هرگز نباید آن را دست کم گرفت. با این وصف، از نقطه نظر تاریخی، یک راهگشایی اولیه و شالوده ای است که باید بنایی بر روی آن ساخت و آن را کیفیتا ارتقاء داد. البته این امر در مورد کلیه راهگشایی‌های علمی صادق است، به ویژه هنگامی که پای مساله ای بسیار حیاتی و به شدت مناقشه انگیز چون روابط میان انسان ها، خصلت و چشم‌انداز جامعه بشری و مبارزه برای آن در میان است.

از گام‌های ابتدایی تا جهش‌های آتی، به تضاد بسیار مهمی اشاره می‌کند ... وی می‌گوید، در مراحل ابتدایی جامعه انسانی، به دلیل تفاوت‌های بیولوژیک مربوط به زایمان و نگهداری از کودک در سال‌های اولیه عمر کودک، تقسیم کار اولیه و اساسا اجتناب ناپذیری میان زن و مرد صورت گرفت. وی تاکید می‌کند که این تقسیم کار نمی‌توانست خصلت یک رابطه ستم گرانه (حداقل به شکل یک رابطه ستم گرانه کامل و نهادینه شده) را داشته باشد اما از سوی دیگر، بذره‌های روابط ستم گرانه، به ویژه میان زن و مرد را داشت که بعدها با تغییراتی که در فعالیت تولیدی جوامع انسانی مختلف صورت گرفت، وزنی که برخی فعالیت‌های تولیدی پایه ای نسبت به برخی فعالیت‌های تولیدی دیگر کسب کردند و همراه با ظهور انباشت تفاضلی اضافه محصول و تغییراتی که متعاقب آن و در انطباق با این تحولات در روابط مالکیت و دیگر روابط اجتماعی رخ داد، این بدر، شکفت و تبدیل به روابط ستم گرانه شد»

و به این نتیجه گیری جهانی - تاریخی اشاره می‌کند: «ضرورت‌های بیولوژیک که مرتبط با تولید مثل هستند، غیرقابل تغییر نمی‌باشند و عواملی ابدی نیستند و در نهایت، با پیچیده تر شدن سازمان اجتماعی انسان، عوامل بیولوژیک دیگر موجب محدود کردن فعالیت‌های نیمی از نوع بشر یا جهت دادن به آن نخواهد شد.» (ص ۱۳۷)

یکی دیگر از مسائلی که در این کتاب جلوه گر می‌شود، بررسی تحلیل‌های متفاوت (از بیولوژی اجتماعی تا تئوری‌های عام در باره طبیعت انسان و غیره) است که سعی می‌کنند در مقابل درک علمی از واقعیتی که بسیار بارز است آلترناتیو دیگری بگذارند یا از درک علمی این مساله پرهیز کنند. واقعیت این است: ستم بر زن و کلیه روابط ستم گرانه و استثمارگرانه ریشه در شرایط مادی واقعی دارند. این شرایط مادی محصول تکامل تاریخی جامعه انسانی است. در انتهای کتاب، اسکای بریک به تناقض مهمی اشاره می‌کند: «درست در زمانی که نیاز و امکان محو کلیه این روابط ستم و استثمار موجود است و ضرورت گذر به ورای این وضعیت به طور عینی و قدرتمندتر از همیشه خود را طرح می‌کند، به همان اندازه نیز به طور فزاینده مواجه هستیم با تلاش‌هایی که می‌خواهند از این نیاز و امکان روی بگردانند و توضیحات دیگری برای وضعیت روابط اجتماعی میان انسان‌ها که سرمنشاء دهشت‌های واقعی است بیابند - توضیحاتی که با هر قصد و نیتی داده شوند، صرفا به تقویت کلیت وضع موجود خدمت می‌کنند.»

برای اینکه بر اساس این پایه عینی عمل کنیم، در زمینه درک آگاهانه و کسب توانایی ابتکار عمل آگاهانه کار زیادی در پیش داریم اما در جلو

<sup>3</sup>Ardea Skybreak, From Primeval Steps to Future Leaps

در این جا نیز تکامل به شکل خط مستقیم نخواهد بود. مهم است این مساله را درک کنیم و از تجربه تاریخی ای که مرور کردم یاد بگیریم، بر سنتز بیشتر تاکید بگذاریم، از جمله بر فرصت از کف رفته چند دهه گذشته. ... آن چه توسط جنبش زنان دهه شصت و هفتاد، به ویژه جریان‌های رادیکال‌تر آن جنبش به چالش گرفته می‌شد و مورد جدل قرار می‌گرفت، حاوی مسایل حیاتی بود که باید کاملاً از آن‌ها استقبال می‌کردیم، به آن‌ها می‌پرداختیم و از طریق به کار بست سیستماتیک بینش و متد کمونیستی آن‌ها را به طور صحیح جذب و سنتز می‌کردیم. اما این کار نشد و اکنون باید انجام بدهیم و در انجام این کار باید از اشتباهاتمان بیاموزیم. ما نمی‌توانیم به عقب برگردیم و آن اشتباه ۴۰ سال پیش را تصحیح کنیم اما می‌توانیم و باید از آن بیاموزیم.

در سال ۱۹۷۰ سوزان برانمیلر Susan Brownmiller نوشت: «ما نه می‌خواهیم ستم گر باشیم و نه ستم‌دیده. انقلاب زنان، آخرین انقلاب در میان انقلاب هاست.» اکنون که کتاب دیگر سوزان برانمیلر تحت عنوان «در زمانه ما: خاطرات یک انقلاب» (۱۹۹۹) را می‌خوانیم، واضح است که وی به لحاظ سیاسی در جهت رفرم حرکت کرده است و نه انقلاب. حتا در دوره ای که بخشی از خیزش رادیکال‌تر بود و از آن گونه حرف‌ها که نقل کردم می‌زد، درک سوزان برانمیلر در مورد «انقلاب» بسیار محدود بود. وی تحت تاثیر روندهای متناقض بود. **هم تحت تاثیر روندهای انقلابی بود و هم رویونیست.** این تصویر کامل است. اما تصویر کامل هر چه باشد اهمیت خدمات او و امثال او را نفی نمی‌کند، به ویژه در اواخر دهه شصت و اوایل دهه هفتاد و همچنین مسئولیت ما را در زمینه درک صحیح و سنتز موضوع بسیار مهمی که او با جمله «انقلاب زنان، آخرین انقلاب در میان انقلاب هاست» مورد خطاب قرار می‌دهد، کم نمی‌کند.

در این رابطه لازم است یک بار دیگر بر روی دو موضوع تاکید بگذاریم. اول، رهایی زنان را فقط به عنوان بخشی از یک انقلاب واقعی و عمیق می‌توان کسب کرد - به عنوان بخشی از انقلاب کمونیستی که رادیکال‌ترین انقلاب در تاریخ بشر است، هدفش رهایی کل بشریت است، جهش تاریخی است به ورای کلیه شکل‌های ستم و استثمار از طریق دگرگون کردن و تغییر کلیه شرایط مادی و ایدئولوژیک که ستم و استثمار را تولید کرده و تقویت می‌کند. دوم، یک مولفه اساسی و تعیین کننده از آن انقلاب، مبارزه برای رهایی کامل زنان است. بدون این، آن انقلاب هرگز به اهدافش نمی‌رسد.

از این جا می‌رسیم به نکته بسیار مهمی که در مقاله «پایان یک مرحله، آغاز یک مرحله نوین» در مورد تضادهای حل نشده در سوسیالیسم گفته شده است. ... مبارزه برای رهایی کامل زنان بخشی سرنوشت ساز از «آخرین انقلاب» خواهد بود. به عبارت دیگر، مبارزه برای رهایی کامل زنان نه تنها مولفه ای حیاتی خواهد بود در به پیش راندن و به جلو پرتاب کردن مبارزه انقلابی برای سرنوشتی حاکمیت سرمایه داری-امپریالیسم بلکه در ادامه انقلاب در خود جامعه نوین سوسیالیستی و به پیش راندن این جامعه بر جاده ای که به هدف غایی کمونیسم می‌رسد. نکته در آن است که در میان تضادهای حل نشده ای که در جامعه سوسیالیستی باقی هستند و می‌توانند نیروی محرکه به جلو پرتاب کردن انقلاب باشند، ادامه مبارزه برای رهایی کامل زنان یکی از تعیین کننده ترین جوانب و تبارزات آن خواهد بود.

باید بدانیم که کل این فرآیند در خط مستقیم تکامل نخواهد یافت و تداوم ساده و مستقیم تئوری جنبش کمونیستی و تجربه جامعه سوسیالیستی نخواهد بود. بلکه الزاماً فرآیندی پیچیده‌تر و بسیار غنی‌تر خواهد بود، نیازمند گرفتن و آموختن از تجربه، تحلیل و نظریه پردازی‌های بسیار بزرگ‌تر، که هر یک از چشم‌اندازهای مختلف انجام شده و در نهایت نقطه نظرات طبقات متفاوت را نمایندگی می‌کنند. همه این‌ها را باید پوشش داد و در برگرفت و در همان حال از طریق به کار بست بینش و روش کمونیستی سنتز کرد. به عنوان جمع‌بندی: کلیه مطالبی که گفته شد تأکیدی است بر ضرورت گسست‌ها و جهش‌های بیشتر در حیطه تئوری و در حیطه پراتیک هدایت شده توسط آن تئوری، در زمینه رهایی زنان به مثابه بخش تعیین کننده از انقلاب کمونیستی و دست یافتن به «چهار کلیت» در کامل ترین شکل آن؛ تاکید است بر لزوم به کار بست کامل‌تر و منظم‌تر روش و رویکرد سنتز نوین در رابطه با این مساله و بر این پایه دست زدن به پیشرفت‌هایی که به طور عاجل طلب میشوند.

منبع: باب آواکیان. سنتز نوین کمونیسم و رهایی زنان.

این نوشته به انگلیسی در revcom.us تحت عنوان زیر در دسترس است:

### III. The New Synthesis and the Woman Question: The Emancipation of Women and the Communist Revolution— Further Leaps and Radical Ruptures

شماره آینده، بخش ششم: تشدید فرودستی زنان در جهان، پدرسالاری نوین





### گزارش معرفی کتاب «صداهای یک کشتار» توسط ناصر مهاجر در کتابفروشی «انقلاب» در برکلی آمریکا

روز ۷ جولای کتابفروشی انقلاب پر شده بود از مردمی که آمده بودند تا صحبت‌های ناصر مهاجر را درباره کتابش «صداهای یک کشتار»، ناگفته‌های زندگی و مرگ در ایران» را بشنوند. در میان حضار چند جوان از مکزیک، ترکیه و چین بودند، همچنین برخی از هواداران فعال در حمایت از زندانیان سیاسی ایران، انقلابیون کمونیست در ایالات متحده و بسیاری از ایرانیان نیز بودند. این برنامه با حمایت «کمپین بین‌المللی اضطراری برای آزادی فوری زندانیان سیاسی ایران» برگزار شد.

ابتدا یکی از رفقای کتابفروشی انقلاب ضمن خوش آمدگویی به حضار، برگرفته از تحلیل باب آواکیان گفت: «اوضاع نادر برای ایالات متحده، در قلب امپریالیسم جهانی که از بالا تا پایین در حال از هم پاشیدن است و منازعه بین امپریالیست‌های قدر قدرت مسلح به سلاح هسته‌ای در سطح بین‌المللی در حال تشدید شدن است و آینده‌ای وحشتناک یا واقعه‌رهای بخش می‌تواند از بطن این تلاطم بیرون بیاید. یعنی که شانس آن هست که امکان انجام یک انقلاب واقعی در ایالات متحده پدیدار شود.»

وی همچنین گفت: یکی از ویژگی‌های مهم در جهان، جدال و برخورد دو نیروی منسوخ امپریالیسم آمریکا و بنیادگرایی اسلامی است که هر دو ظالم، استثمارگر و مخرب محیط زیست می‌باشند و باید راه دیگری وجود داشته باشد و آن «راه دیگر» وجود دارد.

حمایت از زندانیان سیاسی و قیام مردم در ایران (از زمان قتل ژینا امینی) یکی از بخش‌های مهم ایجاد و به جلو راندن این راه دیگر است. او گفت حمایت از مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی ایران یکی از فعالیت‌های مهم این کتابفروشی است. ما فقط در مورد انقلاب برای مردم در داخل آمریکا صحبت نمی‌کنیم، ما در مورد انقلابی صحبت می‌کنیم که هدفش رهایی بشریت است. وقتی جنایات بزرگی انجام می‌شود نمی‌توانیم به نظاره بنشینیم. زمانیکه جنایات هولناک در شرف وقوع است و یا مقاومت‌های دلیرانه‌ای علیه این جنایات در هر کجای دنیا در صحنه ظاهر می‌شوند نمی‌توانیم بی تفاوت بمانیم.

ناصر مهاجر صحبت‌های خود را با آنچه در تیر و مرداد ۱۳۶۷ اتفاق افتاد، آغاز کرد. حضار با دقت به گوش نشستند. کتاب ناصر مهاجر تنها کتابی است که در مورد این کشتار مهیب به زبان انگلیسی منتشر شده است. مهاجر در این کتاب چگونگی این کشتار، شجاعت این زندانیان و همچنین مبارزه مستمر و ضروری برای عدالت خواهی را مستند می‌کند. کتاب «صداهای یک کشتار» لایه‌های مختلف از وقایع سال ۱۳۶۷



را آشکار می‌کند که چگونه رژیم تئوکراتیک ایران یک قتل عام هماهنگ شده سراسری از محاکمه‌های مخفیانه چند دقیقه‌ای، شکنجه و قتل را در سراسر زندان‌های ایران به انجام رساند. در مقدمه کتاب آمده است: «اگرچه بیش از سی سال از دستور آیت الله خمینی برای سر به نیست کردن زندانیان سیاسی ایران می‌گذرد، کشتار بزرگ ۱۳۶۷ هنوز یک پرونده باز است تمام رهبران جمهوری اسلامی ایران سیاست سکوت در مقابل این جنایت پیشه کرده‌اند، و هر اشاره‌ای به این جنایت برای اسلام‌گرایان در قدرت، یک تابوی سیاسی قلمداد می‌شود اما برخی از زندانیان سیاسی جان بدر برده، که در سالهای ۱۳۷۰ از ایران به کشورهای اروپای غربی و یا آمریکای شمالی گریختند، آشنایان و خانواده آنها که در ایران ماندگار شدند به نیش قبر این جنایت هولناک و آشکار سازی فتوای آیت الله خمینی در ۱۳۶۷ پرداختند. تمام زندانیان سیاسی دوباره مورد بازپرسی قرار گرفتند و در دادگاه‌های انگیزاسیونی بار دیگر بازجویی شدند و بعد از آن، هزاران تن را با چشم بند به سلاخ خانه‌ها بردند و هزاران دیگر را برای تسلیم و توبه هر روز به شلاق بستند. این پاکسازی زندانها در نهایت مخفی کاری به انجام رسید نه تنها زندانیان از دلایل دوباره بازجویی شدن کاملاً بی اطلاع بودند، حتی محل دفن آنان نیز مخفی نگاه داشته شد حتی سوگواری علنی برای آنان توسط اقوامشان ممنوع شده بود. بنابراین بسیاری از زوایای مختلف این کشتار همچنان ناشناخته است، هنوز شمار دقیق زن و مرد کشته شده در این تابستان مخوف را نمیدانیم، هنوز نمیدانیم آنها را کجا دفن کرده‌اند، هنوز دلیل تصمیم‌گیری این «پاکسازی» توسط جمهوری اسلامی را نمیدانیم و هنوز اسامی تمامی دولتمردان دست‌اندرکار که در تدارک و ارتکاب این فتوای مرگ شرکت کردند را نمیدانیم احتمالاً تا زمانیکه جمهوری اسلامی ایران در قدرت است، جواب‌های دقیقی برای این سئوالها بروز نخواهد کرد. اگر چه روایات شخصی زندانیان سابق جان بدر برده، از این کشتار بزرگ، امکان بازسازی حوادثی را که در دو زندان مخوف اوین تهران و گوهر دشت در شرف وقوع بود به ما میدهد زمینه سیاسی و زنجیره حوادث آن زمان میتواند کمک رسان درک ما شده و به ما برای نتیجه‌گیری منطقی، از دلایل اصلی نهفته در پشت این جنایت بی سابقه در تاریخ مدرن ایران یاری رساند.»

کتاب صدهای یک کشتار حاوی شهادت‌های تکان دهنده بسیاری از زندانیان سیاسی است که از این وحشت جان سالم بدر برده‌اند. داستان‌هایی از شجاعت و مقاومت فراوان در برابر وحشت و ظلم جمهوری اسلامی ایران.

در میان حضار نیز تعدادی از زندانیان سیاسی سابق و بستگان افراد اعدام شده در سال ۱۳۶۷ بودند. بسیاری با چشمان اشکبار گوش می‌دادند و خود ناصر مهاجر مجبور شد چند بار توقف کند تا نفسی تازه کند. وقتی از او پرسیده شد تحقیق و نوشتن در مورد چنین رویداد تاریخی سنگین و دلخراشی چگونه است گفت: «۳۵ سال است که روی ادبیات زندان کار می‌کنم. نوشتن این کتاب سخت‌ترین کار زندگی ام بود... تنها راه برای من گاهی اوقات می‌دانید بعد از نوشتن یک پاراگراف گریه خواهید کرد، هیچ راه دیگری وجود ندارد. گاهی اوقات وقتی خواب هستید گریه می‌کنید. چیزهایی وجود دارد که نمی‌توانیم فراموش کنیم وقتی به آنها فکر می‌کنیم بدنمان به لرزه می‌افتد. اما فکر می‌کنم برای من چیزی که بیشتر کمکم کرد این بود که خودم را فراموش می‌کردم... من حق ندارم و در ناز و نعمت لم نداده‌ام که بخودم فکر کنم. من باید آدم صادقی باشم. در این کتاب هیچ اغراقی وجود ندارد. اگر شما یک زندانی سیاسی بودید صرف نظر از سازمان یا گروهی که به آن تعلق داشتید، هر که بودی، تو از این جهنم گذشتی و این مسئولیت من است در به تصویر کشیدن، نوشتن و روشن کردن منظور این شخص.. و وقتی نوشته را دوباره می‌خوانی می‌توانی به خود بگویی «خوب من عدالت را رعایت کردم» من صدای این زن بودم، من صدای این مرد بودم. فهمیدن اینکه بسیاری از افراد توانسته‌اند مقاومت کنند و از تسلیم شدن در برابر این همه جنایت، امتناع ورزند... این سوال را مطرح می‌کند که چگونه مردم توانستند به فراتر از رنج‌های عمیق انسانی خود نگاه کنند تا آینده‌ای متفاوت را ببینند و برایش مقاومت کنند.»

این امر برای درک از دنیای امروز که آینده و بود و نبود بشریت در معرض خطر جدی قرار گرفته، بسیار مهم است. زندانیان سیاسی ایران در آن زمان و اکنون واقعا قهرمان و الهام بخش‌های گرانقدر و مورد نیاز زمانه ما هستند! این کتاب درکی عینی و حیاتی از بسیاری از نیروهای پیچیده درگیر در مبارزه در ایران ارائه می‌دهد.

کتابفروشی انقلاب قصد دارد به زودی ویدئوی این گردهمایی را در دسترس همگان قرار دهد. از همه دعوت می‌کنیم نسخه‌ای از این کتاب را تهیه کرده و بخوانید.

جولای ۲۰۲۳

یکی از فعالین کتابفروشی انقلاب